

Journal Iranian Political Sociology

Vol. 9, No. 11, Bahman 2022

<https://doi.org/10.30510/psi.2022.361821.3962>

### **Psychological obstacles of political development in Iran (1396-1400)**

#### **Abstract**

Investigating the historical obstacles to development in its various dimensions is of great importance for finding the roots of the current situation of underdeveloped societies and also providing a way to remove the obstacles and achieve a favorable situation for them. Therefore, the present research deals with the psychological obstacles of political development at the historical stage. (1396-1400) Iran deals with this issue. One of the reasons for Iran's political underdevelopment can be its psychological obstacles. In this regard, referring to Abraham Maslow's theory of "hierarchy of human needs" and Ronald Inglehart's theory of "value transformation," it is possible to prioritize the economic, security, and belonging (identity) needs of Iranian society (1396-1400) as well as the lack of He pointed out the priority and non-activation of the higher needs of the Iranian society at this historical moment. The current research is of a historical type and in order to examine the problem and the research question and provide an appropriate answer in this field, the document-library method and an explanatory approach have been used. The findings show that healthy self-esteem plays an important role in the realization of political freedom due to the possession of components such as having a belief in self-worth and competence, having a belief in self-ability, independence, indomitability, awareness and rationality. Also, the democratic attitude plays an important role in the realization of political participation due to its components such as sociability, convergence, optimism and low motivation for seeking power and dominance.

**Key words:** political development, historical obstacles, psychological obstacles, democratic behavior, self-esteem

ماهنامه علمی (مقاله علمی-پژوهشی) جامعه شناسی سیاسی ایران، سال پنجم، شماره یازدهم، بهمن ۱۴۰۱، صص ۶۱۹۸-۶۱۷۱  
<https://doi.org/10.30510/psi.2022.3611821.3962>

### موانع روانشناختی توسعه سیاسی در ایران (۷۶-۶۸)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۷

ابراهیم آوین مهر<sup>۱</sup>

صادق زیباکلام<sup>۲</sup>

عباس مصلی نژاد<sup>۳</sup>

ابراهیم متقی<sup>۴</sup>

#### چکیده

بررسی موانع تاریخی توسعه در ابعاد مختلف آن، از اهمیت در خور توجهی برای ریشه یابی وضع موجود جوامع توسعه نیافته و همچنین ارائه طریق جهت رفع موانع و حصول وضع مطلوب برای آنها برخوردار است. لذا پژوهش حاضر با پرداختن به موانع روانشناختی توسعه سیاسی در مقطع تاریخی (۷۶-۶۸) ایران به این مهم می پردازد. از جمله چرایی توسعه نیافتگی سیاسی ایران می توان به موانع روانشناختی آن اشاره کرد. در این راستا با استناد به نظریه >> سلسله مراتب نیازهای انسان << از ابراهام مزلو و همچنین نظریه >> دگرگونی ارزشی << رونالد اینگلهارت می توان به اولویت نیازهای اقتصادی و امنیتی و تعلقی (هویتی) جامعه ایران (۷۶-۶۸) و همچنین عدم اولویت و فعال نشدن نیازهای بالاتر جامعه ایران در این مقطع تاریخی اشاره کرد. پژوهش حاضر از نوع تاریخی بوده و جهت بررسی مسئله و پرسش پژوهش و ارائه پاسخ مناسب در این زمینه از روش اسنادی - کتابخانه ای و رویکردی تبیینی بهره برداری شده است. یافته ها نشان می دهد که عزت نفس سالم با توجه به برخورداری از مولفه هایی همچون داشتن باور خود ارزشمندی و شایستگی، داشتن باور خود توانمندی، استقلال، سلطه ناپذیری، آگاهی و خردگرایی نقش مهمی را در تحقق آزادی سیاسی ایفا می کند. همچنین منش دموکراتیک با توجه به مولفه هایی همچون اجتماعی بودن، همگرایی، خوش بینی و انگیزه ی پایین برای قدرت طلبی و سلطه جویی نقش مهمی را در تحقق مشارکت سیاسی ایفا می کند.

کلمات کلیدی: توسعه سیاسی، موانع تاریخی، موانع روانشناختی، منش دموکراتیک، عزت نفس

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری علوم سیاسی - جامعه شناسی سیاسی، پردیس بین المللی ارس دانشگاه تهران، تهران، ایران، [e.siahpoosh@ut.ac.ir](mailto:e.siahpoosh@ut.ac.ir)

<sup>۲</sup> استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (عضو هیئت علمی مدعو پردیس بین المللی ارس دانشگاه تهران)، تهران، ایران (نویسنده مسئول) [szibakalam@ut.ac.ir](mailto:szibakalam@ut.ac.ir)

<sup>۳</sup> استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (عضو هیئت علمی مدعو پردیس بین المللی ارس دانشگاه تهران)، تهران، ایران [ossalanejad@ut.ac.ir](mailto:ossalanejad@ut.ac.ir)

<sup>۴</sup> استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (عضو هیئت علمی مدعو پردیس بین المللی ارس دانشگاه تهران)، تهران، ایران [emottaghi@ut.ac.ir](mailto:emottaghi@ut.ac.ir)

رویکردهای روان شناختی در حوزه های اجتماعی و سیاسی از ظرفیت مناسبی در رابطه با تبیین پدیده های مربوطه برخوردارند. روانشناسی درباره رفتار انسان مطالعه می کند و عمل او را توضیح می دهد. روانشناسی به بررسی ذهن و رفتار انسان به صورت انفرادی و گروهی می پردازد، انگیزه های عمل او را شرح می دهد و می گوید که تعیین کند طرز رفتار بشر تا چه حدی عقلانی یا غریزی یا بنا به سنت ها است. روانشناسی اجتماعی، علم رفتار انسان در ارتباطات گروهی است. (عالم، ۱۳۹۰: ۷۶) اینک همه موافق اند که بررسی علمی پدیده های اجتماعی باید پایه روانشناختی دارا باشد. (همان، ۷۶) بی تردید روانشناسی اجتماعی، علم سیاست را به داده های ارزشمند مجهز و سیاست شناس را به بررسی تجربی رفتار سیاسی تشویق کرده است. او را از ضمیر ناخودآگاه و نیز عوامل غیر منطقی قالب پذیری رفتار بشر مطلع ساخته است. (همان، ۷۷) روان شناسی سیاسی در صدد کشف مرز مشترک میان قلمرو های عقلانی علم سیاست و روان شناسی است. روان شناسی سیاسی زیرشاخه ای پویا است و به بحث در مورد شیوه هایی می پردازد که نهادهای سیاسی بر رفتار انسان تأثیر گذاشته و از آن تأثیر می پذیرند. هدف روان شناسی سیاسی از یک سو شناخت تأثیر عوامل روان شناختی بر پدیده های سیاسی و از سوی دیگر شناخت تأثیر پدیده های سیاسی بر جنبه های روانشناختی انسان است. (جاست و سیدانیوس، ۱۳۹۷: ۲۲) روان شناسی سیاسی علم بررسی نحوه تعامل پدیده های روان شناختی و پدیده های سیاسی در یک شخص یا گروه خاص در زمان، مکان، نظام و فرهنگ سیاسی خاص است. (عبدالملکی، ۱۳۹۷: ۷) لذا فارغ از بکارگیری و بهره مندی از داده های روانشناسی در حوزه علوم اجتماعی از جمله جامعه شناسی و علوم سیاسی، ریشه یابی مسائل و همچنین ارائه راهکارها ناقص خواهد بود.

توسعه سیاسی مفهومی است که در پی دگرگونی های پس از جنگ جهانی دوم، با استقلال کشورهای تحت استعمار از یک سو و تهدیدهای نظام سوسیالیستی بلوک شرق برای جهان سرمایه داری غربی در طول جنگ سرد از سوی دیگر پدید آمده است. این مفهوم توسط جامعه شناسان و نظریه پردازان غربی، برای ارائه راه حلی برای کشورهای تازه استقلال یافته و عقب مانده به منظور تغییر و دگرگونی مطرح گردید. (گودرزی و دیگران، توسعه سیاسی و موانع آن در ایران پیش از انقلاب اسلامی، ۱۳۹۳). بحث توسعه و توسعه سیاسی از جمله مباحثی است که در چند دهه اخیر توجه عده زیادی از پژوهشگران را عمیقاً به خود جلب کرده است و در کانون علائق فکری اندیشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی قرار گرفته است. این بحث به ویژه برای نخبگان فکری کشورهای در حال توسعه از اولویت و اهمیت مضاعفی برخوردار است، چرا که در این گونه کشورها فرآیند توسعه و توسعه نیافتگی، چالش اصلی جامعه را تشکیل می دهد، و همه وقایع و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود، خواه ناخواه تحت تأثیر آن قرار دارند. (اکبر اعتباریان خوراسگانی و فرید قلی پور مقدم، مرور تطبیقی نظریه های توسعه سیاسی، ۱۳۹۶).

توسعه سیاسی در مفهوم ساده و امروزی آن یعنی اینکه همه افراد جامعه در سیاست و حکومت ایفای نقش داشته باشند و خودشان برای خودشان تصمیم بگیرند و سرنوشتشان را خودشان رقم بزنند. در این راستا توسعه سیاسی به مفهوم تثبیت حق حاکمیت مردم و تحقق حاکمیت انسانی، از دستاوردهای بسیار مهم و تاریخی بشریت است که در سایه مجاهدتها و مبارزتهای فراوان به دست آمده است. در سایه تحقق این حاکمیت و مسئولیت پذیری ناشی از آن است که انسان مقدرات

امور خود را مسئولانه رقم می زند و از دگر محوری مقلدانه، با عزت نفس و اعتماد به نفس، به فردیت مجتهدانه رهسپار می شود. در چنین شرایطی با جامعه ای مسئول و تقدیر ساز و تحول آفرین که قوا و استعداد عمومی آن فرصت ظهور و بروز یافته و به سمت شکوفایی هر چه بیشتر پیش می رود، مواجه خواهیم بود. با این وصف "توسعه گشتاوری است آگاهانه و عامدانه از شکفتگی و شکوفندگی انسانی، برای تحقق داوطلبانه حاکمیت خویش، به یمن بهره گیری از نهادهای بر ساخته و مسئول، به منظور تجهیز برای رقم زدن معنادار و معنا محور زندگی خویش، و با نتایج کمی و کیفی برای زندگی انسانی." (حسین سیف زاده، مبانی دانش سیاست در نظم نوین، ۱۳۹۰). در بحث از توسعه سیاسی اینکه جایگاه و نقش مردم در حکومت چیست؟ مورد توجه جدی قرار گرفته و «محوریت» پیدا می کند. در جوامع توسعه یافته مردم به مرکز قدرت و تصمیم گیری منتقل می شوند. لذا «در فراروایت مدرن، بحث این است که کارگزاران مردم چگونه می توانند به تحقق اراده و حاکمیت آنان عمل کنند» (حسین سیف زاده، مبانی دانش سیاست در نظم نوین، ۱۳۹۰).

آزادی سیاسی و مشارکت سیاسی دو شاخصه و رکن اصلی توسعه سیاسی و دموکراسی به شمار می روند. به طوری که بولن دموکراسی را متشکل از [همین] دو عنصر اصلی می داند:

۱. آزادی سیاسی: یعنی حق آزادی عقیده، بیان، و تشکیل احزاب سیاسی برای همه شهروندان.

۲. حکومت دموکراتیک: یعنی پاسخگویی دولت به مردم و حق افراد برای مشارکت در دولت به طور مستقیم یا از طریق انتخاب نماینده. (سید عباس حسینی غفار و دیگران، دموکراسی و رشد: تأثیر آزادی های سیاسی و اقتصادی بر رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه ی منتخب طی دوره ی زمانی ۲۰۱۵ - ۱۹۹۶، ۱۳۹۶) لذا در سایه وجود آزادی سیاسی است که آزادی های مدنی، حقوق سیاسی، آزادی های شخصی، انتخابات آزاد، مشارکت دموکراتیک، تصدی مشاغل عمومی و سیاسی و اجتماعی، آزادی بیان، مسئولیت حاکمان در برابر مردم، آزادی مطبوعات و رسانه های جمعی، حاکمیت قانون، انتقاد از حاکمان و... معنا یافته و تحقق می یابد. بدیهی است که ساختار نظام سیاسی در مقوله آزادی سیاسی نقش مهمی ایفا می کند و هر چه ساختار نظام سیاسی باز و دموکراتیک (و به تعبیر مونتسکیو "معتدل") باشد، آزادی های سیاسی در آن نیز چشمگیر خواهد بود. و برعکس، در نظام های سیاسی بسته و غیر دموکراتیک آزادی های سیاسی به شدت محدود و نقض می شود. (برگرفته از مقاله شریف لک زایی، "نظریه آزادی سیاسی در اندیشه امام خمینی، ۱۳۸۰) با توجه به آنچه تا بدین جا مطرح شد و با توجه به شرایط توسعه و توسعه سیاسی در جامعه ایران و بالاخص در مقطع تاریخی (۶۸-۷۶)، می توان اذعان کرد که نسبت به توسعه سیاسی و دموکراسی فاصله زیادی در پیش بوده و همچنان هم این فاصله برقرار است.

فرآیند توسعه که در نظر داشته تا با شکست و بست های جراحانه، جوامع توسعه نیافته را از وضع موجود نامطلوب به وضع موعود مطلوب برساند، در جامعه ایران معاصر دچار موانع فراوانی بوده است که این موانع در قالب های کلی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانشناختی قابل جمع بندی است. البته با توجه به اینکه توسعه در عین وحدت از کثرت وجوه برخوردار است، می توان از توسعه فرهنگی، توسعه اجتماعی، توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی

و همچنین از موانع تحقق هر کدام از آنها سخن راند. لذا پژوهش حاضر در حوزه توسعه سیاسی و موانع تاریخی آن و در محدوده تاریخی (۶۸-۷۶) ایران رقم خواهد خورد. و با توجه به اهمیت و خلاء پژوهشی موجود در بُعد موانع روانشناختی توسعه سیاسی در ایران (۶۸-۷۶) که از جمله موانع تاریخی توسعه سیاسی قلمداد می‌شود، به این مهم خواهد پرداخت.

توسعه نیافتگی ایران به عنوان یک مسئله و مشکل جدی، مدت مدیدی است که رفاه، آسایش، امید به زندگی و عدالت و آزادی را در جامعه به اسارت گرفته است؛ لذا این بیماری مزمن و توان فرسا در ابعاد مختلف خود (فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) افراد و افکار زیادی را در گذشته به خود معطوف و مشغول داشته و در ادامه هم همینطور خواهد بود. لذا با توجه به شرایط کنونی جامعه ایران به لحاظ توسعه سیاسی، و با توجه به اینکه شرایط کنونی ریشه در تاریخ گذشته این کشور دارد، بدون ریشه‌یابی توسعه نیافتگی سیاسی ایران هر گونه برنامه ریزی جهت تحقق آن با شکست مواجه شده و منتج به نتیجه مطلوب نخواهد شد. لذا ریشه‌یابی موانع روانشناختی توسعه سیاسی در ایران (۶۸-۷۶) از اهمیت غیر قابل انکاری برخوردار بوده و انجام پژوهش در این زمینه را موجه و ضروری می‌نماید.

در این راستا می‌توان چنین ادعا کرد که توسعه سیاسی دارای رابطه معناداری با شرایط و شاخصه‌های روانشناختی جامعه دارد که عدم شکل‌گیری و تحقق آن شاخصه‌ها در جامعه، توسعه سیاسی را با چالش جدی مواجه می‌سازد. از جمله این شاخصه‌ها «عزت نفس» و «منش دموکراتیک» است که پژوهش حاضر موانع تحقق آنها و همچنین ارتباط آنها با توسعه سیاسی را مورد مذاقه قرار خواهد داد.

سؤال و فرضیه پژوهش :

با توجه به مسئله پژوهش سؤال‌های ذیل مطرح می‌شود:

۱. علل عدم تحقق مولفه‌های روان‌شناختی "عزت نفس" و "منش دموکراتیک" در جامعه ایران (۶۸-۷۶) چه بوده است؟

۲. نقش عزت نفس در تحقق آزادی سیاسی چیست؟

و به منظور دستیابی به اهداف پژوهش و همچنین پاسخگویی به سؤال‌های پژوهش فر ضیحه‌های ذیل تدوین و مورد آزمون قرار می‌گیرند:

۱. عدم‌تامین نیازهای فیزیولوژیکی، امنیتی و تعلق ( هویتی ) در جامعه ایران ( ۶۸-۷۶ ) مانع از فعال شدن و تحقق نیازهای عزت نفس و منش دموکراتیک در جامعه ایران شده است .

۲. عزت نفس با توجه به مؤلفه‌های باور خودارز شمنندی، باور خودتوانمندی، آگاهی و خردگرایی، استقلال و عدم سلطه‌پذیری، مسئولیت‌پذیری و خود ابرازی نقش بسیار مهمی در تحقق آزادی سیاسی ایفا می‌کند.

۳. منش دموکراتیک با توجه به مؤلفه‌های اجتماعی بودن، برون‌گرایی، همگرایی، خوش‌بینی، اعتماد به نفس، احساس خودکفایی و انگیزه پایین برای قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی نقش بسیار مهمی در مشارکت سیاسی ایفا می‌کند.

#### پیشینه و مبانی نظری پژوهش

در بررسی پیشینه پژوهش، می‌توان سه جریان و رویکرد را مورد شناسایی قرار داد. « اولین جریان در خط مستقیم توسعه‌گرایی کلاسیک قرار دارد. این جریان در پی تنظیم نظریه‌های توضیحی جهانشمول است و مستقیماً از سنت‌های بزرگ جامعه‌شناسی قرن نوزدهم الهام می‌گیرد. دومین جریان در پی بازسازی جامعه‌شناسی ( یا سیاست‌شناسی ) از طریق وداع با نظریه‌های کلان و روی آوردن به نمونه‌های صوری است که به گونه‌ای انتزاعی، فقط به دنبال یافتن وجوه مشترک تمامی روندهای نوسازی است. بالاخره، سومین جریان در پی آن است تا با رجوع به تاریخ به توضیحی جامع و منحصر به فرد از توسعه سیاسی هر جامعه دست پیدا کند ». ( برتران بدیع، توسعه سیاسی، ۱۳۸۹ ).

نظریه‌های توسعه سیاسی، توالی‌ها و ابعاد مختلف داشته‌اند؛ چنانکه نظریه‌های " توسعه‌گرایی کلاسیک " در قالب الف - نظریه‌های کمیت‌گرایی توسعه ( نظریه رفتارگرایی در خصوص دموکراسی، توسعه‌گرایی در الگوی پلپارشی، نظریه بسیج کارل دوپیچ و نیز دانیل لرنر )، ب - نظریه کارکردگرایی توسعه، ج - نظریه توسعه‌گرایی شیلز و د - طرح نظریه بحران از سوی لوسین پای و افراد بعد از او نظیر ارگانسکی مطرح شد. و همچنین در دوره جدیدتر ساموئل هانتینگتون با

برداشت نهادگرایی و دیوید اپتر با طرح کارکردگرایی نوپردازی شده، توسعه سیاسی را مورد تحلیل قرار داده اند. ( مهدی عباس سرمدی، مهنوش راهبر، " توسعه سیاسی در ایران پس از خرداد ۱۳۷۶"، ۱۳۸۸.)

در یک جمع بندی دیگر نظریات مربوط به توسعه سیاسی را می توان در پنج گروه و به صورت ذیل دسته بندی نمود:

نظریه هایی که به عنوان ضرورتِ ناگزیرِ پیش روی جوامع بشری به آن پرداخته اند.

نظریه هایی که به بررسی مقدمات و تمهیدات و ملزومات آن همت گماشته اند.

نظریه هایی که فرایند مربوط به آن را در عالم واقع مورد کند و کاو قرار داده اند.

نظریه هایی که موانع توسعه سیاسی را مورد بررسی و پژوهش قرار داده اند.

نظریه هایی که پیامدها و نتایج توسعه سیاسی را در دولت ها و جوامع گوناگون مورد بررسی قرار داده اند. ( امیر دبیری مهر، " گونه شناسی مطالعات توسعه سیاسی از نظریات جامعه محور تا نظریه های دولت گرا " ۱۳۹۳.)

با توجه به اینکه در این پژوهش توسعه سیاسی با مؤلفه های آزادی سیاسی و مشارکت سیاسی مد نظر هستند، لذا در ادامه توضیح مختصری پیرامون این دو مولفه ارائه خواهد شد.

آزادی سیاسی، یعنی این که فرد بتواند در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور خود از راه انتخاب زمامداران و مقامات سیاسی شرکت جوید و به تصدی مشاغل عمومی و سیاسی و اجتماعی کشور نایل آمده و یا در مجامع، آزادانه، عقاید و افکار خود را به نحو مقتضی ابراز کند. (طباطبائی، ۱۳۷۰، ۹۶)

جعفری لنگرودی در کتاب ترمینولوژی حقوق درباره آزادی سیاسی می نویسد: ( حقوق عمومی ) قسمتی از حقوق افراد است که به موجب آن می توانند حق حاکمیت داشته باشند خواه به طور مستقیم و خواه از طریق انتخاب نمایندگان. ( جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق: ۱۴۰۰)

آمارتیا سن در کتاب توسعه یعنی آزادی مطرح می کند که آزادی های سیاسی به مفهوم وسیع کلمه ( از جمله آنچه حقوق مدنی نامیده می شود ) اشاره به فرصت هایی دارد که مردم از آن طریق می توانند تصمیم بگیرند که چه کسی و بر اساس چه اصولی باید حکومت کند. امکان برر سی عملکردها و انتقاد از مسئولان فراهم با شد، آزادی بیان و نشریات بدون سانسور وجود داشته باشد. انتخاب بین احزاب متفاوت امکان پذیر باشد و سایر موارد مشابه. (سن، ۱۳۹۹: ۱۵۰)

آزادی مهم ترین شاخص کرامت انسانی و جایگاه والای انسانی است. بسیاری از متفکران سیاسی بر این باورند که بهره مندی از ارزش و هویتی به نام آزادی بزرگترین شاخص کرامت و هویت انسان و عدم دسترسی به آزادی جانمایه اصلی هویت حیوانی انسان است. از همین رو است که « رو سو » اندیشمند فرانسوی بردگی و استعمار را مخالف طبع انسان

دانسته و ترک آزادی را مساوی با ترک انسانیت دانسته است. (خشایار بوربوری، تحول مفهوم آزادی در اندیشه جان لاک و ژان-ژاک روسو، ۱۳۹۹).

آزادی‌های سیاسی، مجموعه امتیازاتی است که اهالی کشور برای مشارکت در حیات سیاسی جامعه بدان نیاز دارند. این امتیازات به صورت حقوق مدنی (حق رای، حق داوطلبی و حق عضویت در احزاب سیاسی) و حقوق سیاسی (آزادی رقابت اندیشه‌ها، آزادی انتخابات و آزادی تعیین زمامداران) متظاهر می‌شود. (سید محمد هاشمی، ۱۳۷۴: ۱۶۹)

مشارکت سیاسی به عنوان یکی از مصادیق حضور مردم در تعیین سرنوشت خود، به معنای >> فرصت‌های پرداختن شمار زیادی از شهروندان به امور سیاسی << و به عنوان نقطه تلاقی ساختار فرهنگی و سیاسی در هر جامعه‌ای است. در حقیقت اندیشه مشارکت سیاسی عبارت است از درگیر شدن توده‌های مردم در فعالیت سیاسی و تعیین سرنوشت خود و تنها از این رهگذر است که زمینه‌های ثابت و پایداری نظام سیاسی تحت می‌یابد. مشارکت سیاسی جزئی از رفتار اجتماعی محسوب می‌شود چرا که اولاً به منزله یکی از ارکان و شاخص‌های عمده توسعه سیاسی به شمار می‌رود. ثانیاً رابطه تنگاتنگی با مشروعیت نظام‌های سیاسی دارد و ثالثاً به میزان زیادی بیانگر نوع نظام سیاسی هر جامعه‌ای است. بنابراین مطالعه مشارکت سیاسی هر جامعه‌ای شناخت رفتار سیاسی مردم آن را میسر می‌سازند و مشخص می‌کند که در بسترهای اجتماعی گوناگون میزان مشارکت سیاسی تحت تاثیر چه عواملی تغییر می‌پذیرد. بنابراین آن چه منجر به کاهش یا افزایش نوع مشارکت سیاسی و اجتماعی می‌شود، باورها، نگرش‌ها، ایستارها و افکاری است که شخصیت افراد را شکل می‌دهد. بدین معنی که افراد انسانی، ویژگی‌های شخصیتی و روانی مختلفی دارند که برخی از آن‌ها افراد را مستعد و علاقمند به مشارکت سیاسی می‌کند و برخی دیگر آن‌ها را از مشارکت سیاسی، منفعل و منصرف می‌گرداند. (نصیری و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۹۲)

در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی، سنخ‌شناسی لیپست از شایع‌ترین تیپولوژی مشارکت سیاسی است. لیپست ۴ نوع مشارکت سیاسی را از هم تمییز می‌دهد:

۱- مشارکت سیاسی عام؛ از نظر لیپست در جوامعی دیده می‌شود که نهادهای سیاسی و مدنی در آن‌ها جدیدالتاسیس بوده و هنوز زیرساخت‌های سیاسی کافی و لازم در آن‌ها به نحو گسترده و فراگیری شکل نگرفته است. به همین دلیل نشان‌گرهای مشارکت سیاسی در این نوع جوامع اندک است. فرد در مشارکت سیاسی عام برخلاف مشارکت سیاسی خاص هدف خاصی ندارد.

۲- مشارکت سیاسی خاص؛ متنوع‌ترین شاخص‌های مشارکت سیاسی را با خود دارد و عمدتاً در دموکراسی‌های غربی و جوامعی دیده می‌شود که دارای نظام‌های سیاسی دموکراتیک و سنت‌های رای‌دهی و انتخاباتی کهن هستند و از یک ساختار سیاسی آزادمنشانه برخوردارند. در این جوامع زیرساخت‌های سیاسی لازم برای مشارکت آحاد و افراد جامعه به وجود آمده است. بنابراین، خودانگیختگی، هدفمندی و آگاهی از نتایج عمل سیاسی برای کنشگران سیاسی در این نوع مشارکت می‌باشد.



۳- مشارکت سیاسی تحمیلی؛ از نظر لیپست مشارکت سیاسی تحمیلی عمدتاً در جوامع توتالیتر و خودکامه و جوامع توده ای با ساختارهای فرهنگی مردسالار دیده می شود. در این مشارکت افراد فاقد هر نوع خودانگیختگی، هدفمندی و آگاهی لازم جهت شرکت در جریانات سیاسی هستند. در نتیجه در این نوع جوامع، افراد با اجبار و فشار و بدون استقلال رای و بدون اراده سیاسی مستقل در امور سیاسی وارد می شوند.

۴- مشارکت سیاسی منفعل (دوری گزینی سیاسی)؛ از نظر لیپست کناره گیری و دوری کردن مردم از شرکت در فعالیت های سیاسی همراه با احساس بیگانگی و بی قدرتی سیاسی و احساس بدبینی نسبت به حکومت و احساس نارضایتی از عملکرد دولت باعث بی میلی سیاسی - اجتماعی آنان می شود. عدم مشارکت سیاسی (دوری گزینی سیاسی) در حادترین شکل خود منجر به انقطاع کامل فرد از جریانات سیاسی می شود و باعث شده که فرد در طول عمر خود هیچ وقت در سیاست مشارکت نکند. (همان: ۲۰۴-۲۰۵)

در راستای توسعه نیافتگی ایران، ادبیات پژوهش زیادی موجود است که در مورد این پدیده به صورت عام یا خاص بررسی هایی را صورت داده اند لذا با توجه به تأثیر و تأثر ابعاد و وجوه مختلف توسعه از یکدیگر، همه آن آثار بنحوی در حوزه توسعه سیاسی قابل استفاده هستند.

از جمله صاحب نظرانی که در خصوص توسعه و توسعه سیاسی ایران معاصر پژوهش هایی را به ثمر رسانده اند، می توان به صادق زیباکلام، عباس مصلی نژاد، احمد موثقی، محمود سریع القلم، عباس میلانی، حسین بشیریه، حسین عظیمی، کاظم علمداری، رضا داوری اردکانی، فرامرز رفیع پور، محمدعلی همایون کاتوزیان، علی محمد ایزدی، موسی غنی نژاد، حسن نراقی، حسن قاضی مرادی، محمد فاضلی، جان فوران، نیکی کدی، تدا اسکاچپول و... اشاره کرد.

در ادبیات پژوهش مربوطه به علل و عوامل مختلفی همچون تاریخ پر از غارت و چپاول، شرایط اقلیمی و جغرافیایی، ماهیت دولت، عدم ثبات سیاسی، عدم ائتلاف و اجماع بین نخبگان، خلیقات ایرانیان، فرهنگ سیاسی، شکاف و چندپاره گی های اجتماعی و فرهنگی، استبداد، بی قانونی، عدم درک توسعه، ساختار قدرت، سیاستگذاریهای نادرست، نداشتن خرد توسعه، خاموشی چراغ علم، ادغام دین و دولت، عدم رشد سرمایه داری، عدم شکل گیری فنودالیسم، انحصار ثروت و قدرت در دست دولت، برداشت ایدئولوژیک از مدرنیته و امر توسعه، ضعف جامعه مدنی و دولت تحویلدار و... در حوزه های مختلف توسعه نیافتگی ایران مطرح شده اند. و در ادبیات تحقیق مقطع تاریخی مورد نظر پژوهش، ایران (۶۸-۷۶)، مؤلفه هایی چون اولویت توسعه اقتصادی دولت در مقایسه با توسعه سیاسی، حاکم بودن فرهنگ سیاسی تابعیتی و منازعه گرا بر زندگی سیاسی نخبگان، توسعه نامتوازن، دموکراسی صوری یا نمایشی، دولت اقتدارگرای بروکراتیک، دولت اقتدارگرای ایدئولوژیک، انحصار قدرت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... از جمله موانع توسعه سیاسی ذکر شده اند. در آثاری از اندیشمندان ایرانی از جمله مقصود فراستخواه (ما ایرانیان)، سریع القلم (فرهنگ سیاسی ایران)، حسن نراقی (چرا درمانده ایم؟) و علی محمد ایزدی (چرا عقب ماده ایم)، به شخصیت و خلیقات ضد توسعه ای ایرانیان پرداخته شده است: خلیقاتی همچون غلبه احساسات و درون گرایی انفعالی، روحیات تلون و تملق، روحیات رعیت صفتی، ضعف مسئولیت پذیری فردی، خودمداری و خودمحوری، اقتدارطلبی، ضعف

هویت فردی، قیومیت‌گرایی و تولیت‌پذیری، واگرایی‌ها، ضعف در وفاق و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، دیگرناپذیری، کیش شخصیت، اقتدارگرایی، خاص‌گرایی، فخرومباهات به ارزش‌های انتسابی به جای ارزش‌های اکتسابی، تعصب، ضعف در فرهنگ کار گروهی و جمعی، ضعف در انتقاد‌پذیری، تظاهر، ضعف روحیات مدارا، غیرطبیعی تلقی شدن اختلاف‌فکرو عقیده، قاعده‌گریزی، رفتارهای غریزی، فردگرایی منفی، واقعیت‌گریزی، غلبه نگاه سلسله‌مراتبی (فراستخواه، ۱۴۰۰: ۲۰۲-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶) احترام‌قلل نبودن واقعی به دیگران، نگاه ابزاری به دیگران، نپذیرفتن تفاوت‌های یکدیگر، تمایل به آزار، تحقیر و تخریب دیگران، اولویت خواسته‌های فردی بر خواسته‌های جمعی (سریع‌القلم، ۱۳۹۷: ۱۶۵-۱۶۶) - ح سادت، عدم صداقت، حقیقت‌گریزی و پنهان‌کاری، برتری‌جویی، عهد شکنی (حسن‌نراقی، ۱۳۹۹) - غلبه شخصیت والدینی (در نتیجه رواج استکبار و ظلم و تجاوز و خودخواهی و سلطه‌جویی) و غلبه شخصیت کودکی (در نتیجه قبول ظلم و بت‌تراشی و بت‌پرستی و زبونی و ارباب‌طلبی) و ضعف شخصیت بالغی (در نتیجه ضعف در عدل و انصاف و مروت و فروزنشاندن خشم و رعایت حقوق دیگران) (ایزدی، ۱۳۹۸)، آمریت و قانون‌گریزی، ترس از قدرت و دولت، انقیاد طلبی، تقلید و خردناورزی و ذهنیت توطئه‌گر (ازغندی، ۱۳۹۴) در کل لثاری که به شخصیت و خلیقات ایرانی اشاره کرده و آن را مانع توسعه دانسته اند را چه بسا بتوان در دو مقوله کلی «عزت نفس» و «منش دموکراتیک» مورد جمع‌بندی و مطالعه قرار داد. عزت نفس با مؤلفه‌هایی همچون تمایل به شایستگی، استقلال، عدم سلطه‌پذیری، آزادی، خودآگاهی، انعطاف‌پذیری، داشتن باور خودتوانمندی، خردگرایی، واقع‌گرایی، خودابرازی و مسئولیت‌پذیری همراه است و منش دموکراتیک نیز با مؤلفه‌هایی همچون اجتماعی بودن، همگرایی، خوش‌بینی، اعتماد به نفس، احساس خودکفایی و انگیزه پایین برای قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی پیوند وثیق دارد. ضعف در عزت نفس و منش دموکراتیک با خصایص و عوارض ناب‌سامانی‌هایی همراه است که طبیعتاً روند توسعه را دچار اختلال و مشکل جدی می‌کند. در اینجا پرداختن به مفاهیم «عزت نفس» و «منش دموکراتیک» و نشان دادن رابطه آن دو متغیر با توسعه سیاسی ضروری می‌نماید.

#### عزت نفس

عزت نفس از جمله مفاهیمی است که در دهه اخیر مورد توجه بسیاری از روان‌شناسان و پژوهشگران قرار گرفته است و یکی از موضوعات مهم جنبه‌های فردی، اجتماعی و روانشناختی می‌باشد. (بیابانگرد، ۱۳۷۲: ۱۰) مزلو از عزت نفس به عنوان یک نیاز یاد کرده و بیان می‌کند: همه افراد جامعه به یک ارزشمندی ثابت و استوار و معمولاً عالی از خودشان، به احترام به خود یا عزت نفس یا احترام به دیگران تمایل یا نیاز دارند. «(اسلامی‌نسب، ۱۳۷۳: ۳۰۹) همچنین مزلو در سلسله‌مراتب نیازها و در سطح چهارم، احترام به خود یا عزت نفس را قرار می‌دهد که مشتمل بر تمایل به شایستگی، چیرگی، پی‌شرف، توانمندی، کفایت، اطمینان، استقلال و آزادی است. (مفتاح، ۱۳۸۱) از نظر راجرز عزت نفس عبارت است از ارزیابی مداومی که شخص نسبت به ارزشمندی خود دارد (شاملو، ۱۳۸۴: ۱۴۴) همچنین عزت نفس یعنی ارزش‌شیبایی مردم از قدر و منزلت خویش. (اروندسون، ۱۳۸۷: ۴۷۵) که در این صورت عزت نفس با خودآگاهی پیوند خواهد داشت. اندیشیدن درباره خود، که تحت عنوان درون‌نگری شناخته شده است، احتمالاً موجب می‌شود که

از برخی از جنبه های خود آگاهی بی شتری به دست آوریم. این ک سب آگاهی که «خود-آگاهی» نامیده می شود، در فرهنگ غرب خیلی ارزش دارد. (بدار و دیگران، ۱۳۹۹: ۴۹) خودآگاهی به مجموعه ارزش ها، نمادها و جهان بینی هایی اشاره دارد که مردم آگاهانه برای معنا بخشیدن به زندگی خود بدان ها متوسل می شوند و یا آنها را تولد می کنند. (بشیریه، ۱۳۸۶: ۸۰۲)

از نظر براندن عزت نفس: ۱- اعتماد به توانایی خود در اندیشه شدن است، اعتماد به توانایی خود به کنار آمدن با چالش های اولیه ی زندگی است. ۲- اعتماد به حق خود برای موفق و شاد بودن است، احساس ارزشمند بودن و شایسته بودن است، داشتن حق ابراز نیازها و خواسته ها است، ابراز میل رسیدن به ارزش ها و برخوردار شدن از ثمرات تلاش های خویشتن است. (براندن، ۱۴۰۰: ۲۴) از نگاه ناتانیل براندن عزت نفس دارای شش رکن مهم به قرار ذیل بوده:

- زندگی آگاهانه

- خودپذیری

- مسئولیت در قبال خود

- قاطعیت و ابراز وجود

- زندگی هدفمند

- انسجام و یکپارچگی (براندن، ۱۴۰۰: ۹۲)

و با مؤلفه هایی همچون خردگرایی، واقع گرایی، شهودی بودن، خلاقیت، استقلال، انعطاف پذیری، توانایی روبرو شدن با تغییر، تمایل به اذعان اشتباه، نوع دوستی، و علاقه به تعاون و همکاری در ارتباط نزدیک است. (همان، ۶۹) مؤلفه های عزت نفس ارتباط مؤثری را با آزادی و آزادی سیاسی دارند. بطوری که آزادی بدون آگاهی و عقلانیت، بدون استقلال، بدون سلطه ناپذیری، بدون خودآگاهی، بدون باور خودارز شمنندی و شایستگی، بدون باور خودتوانمندی، بدون مسئولیت پذیری و بدون خودابرازی موضوعیت نداشته و قابل تحقق نیست.

بین عزت نفس به معنای خودارز شمنندی و شایستگی با آزادی ارتباط وجود دارد به طوری که در این شرایط (احساس خود ارزشمندی و شایستگی) فرد با احترام گذاشتن به خواسته ها و نیازها و ارزش های خود، جهت برآورده شدن آنها کمر همت را می بندد و در این راستا در برابر موانع مقاومت کرده و اجازه سلب تحقق آنها را به کسی نمی دهد. لذا هر آنچه مانع از تحقق خودارز شمنندی و شایستگی در افراد گردد اعم از اینکه افراد را به این باور برساند که از ارزش و صلاحیت آنچنانی برخوردار نیستند و یا اینکه ارزشمندی آنها را در اعتبارات خارج از ذات آنها نشان دهد، در این صورت مطالبه آزادی (جهت خودشکوفایی و تحقق خواسته ها) برای این افراد و گروه و جامعه موضوعیتی نخواهد داشت. چرا که از خودارز شمنندی و محقق بودن است که مطالبه گری و آزادی و آزادی خواهی جوانه زده و موضوعیت پیدا می کند.

باور به خودتوانمندی ( توانمندی در تفکر ، درک ، آموختن ، انتخاب کردن و تصمیم گیری ) ( براندن ، ۱۴۰۰ : ۵۱ ) بنیان استقلال و مسئولیت پذیری و آزادی را شکل می دهد . و به همین جهت کسی که از باور خودتوانمندی برخوردار است احساس می کند که زمام امور زندگی خود را در دست دارد . ( همان : ۵۲ ) و می تواند با اتکاء به توانمندی و شایستگی های خود سرنوشت خویش را رقم زند . بدیهی است که مسیر شخص و جامعه جهت شکوفایی و توسعه از دل تغییر می گذرد و آزادی یعنی تغییر کردن و توانایی هدیریت بر تغییر بخش از وظیفه عزت نفس است . ( براندن ، ۱۴۰۰ : ۲۵۳ و ۲۵۲ )

تاریخ بشریت آزادی سیاسی بدون هزینه را به خود ندیده است و این افراد با عزت نفس بالا هستند که مسئولانه با ایستادگی پای رأی و حق و حقوق خود و جامعه بهای آن را پرداخته اند . و این مسئولیت پذیری به تعبیر جرج برنارد شاو یعنی آزادی . جرج برنارد شاو به رابطه بین آزادی و مسئولیت پذیری اشاره کرده و می گوید « آزادی یعنی مسئولیت به همین دلیل بیشتر مردان از او می ترسند » . برای آن که احساس کنیم شایسته زندگی و سعادت هستیم باید بتوانیم بر زندگی خود مسلط باشیم و به اختیار برسیم و لازمه این مهم تمایل به قبول مسئولیت در قبال رفتار و دستیابی به هدفهاست . ( براندن ، ۱۴۰۰ : ۱۳۳ ) و این همان رابطه مسئولیت پذیری و آزادی است .

باید دانست که یکی از ارزشمندترین چیزهای دنیا داشتن استقلال است . ( براندن ، ۱۴۰۰ : ۱۴۰ ) لازمه زندگی پویا ، داشتن اندیشه ای مستقل است و این خلاف سازگار شدن انفعالی با باورهای دیگران است . ( همان : ۱۴۰ ) داشتن استقلال رأی ، نشانه عزت نفس سالم و ناشی از آن است . ( همان : ۷۰ ) شخص با عزت نفس ( سالم ) با توجه به استقلال ، خودباوری و خودتوانمندی از تفکرات تقلیدی و تقدیری فاصله گرفته و مسئولیت ساختن تقدیر خویش را گردن می نهد . لذا عزت نفس با تقدیر سازی و عملگرایی و هدفمندی و پیشرفت همراه است .

بن مایه آزادی آگاهی و معرفت است که از ارکان عزت نفس است . در این راستا هر کسی که آگاهتر باشد ، آزادتر است و لذا دامنه انتخاب بیشتری دارد . آگاهی یعنی فرایند انتخاب . ( براندن ، ۱۴۰۰ : ۹۶ ) عزت نفس بالا با تفکر واگرا و خلاقیت که در ر شد و پیشرفت فردی و جمعی مؤثرند همراه است در حالیکه عزت نفس پایین با تفکر همگرا ، تبعی و تقلیدی ، وابسته و ایستا همراه است .

ابراز وجود کردن یعنی احترام گذاشتن به خواسته ها ، نیازها و ارزش های خود . ابراز وجود و قاطعیت نشان دادن هرگز به معنای مشاجره و ستیزه جویی و پرخاشگری های بی مورد نیست . بدین معنا نیست که به حق و حقوق اشاره کنم و به حقوق دیگران بی تفاوت باشم . به جای آن ابراز وجود کردن به معنای حق خود را ستاندن ، حرف خود را زدن و در نهایت به معنای خود بودن است . بدین معناست که به خود ، به عنوان یک انسان احترام بگذاریم . ( براندن ، ۱۴۰۰ : ۱۴۷ ) نخستین اقدام ابراز وجود کردن ابراز نمودن آگاهی است و این بدان معناست که شخص ببیند ، بیاندیشد ، آگاه باشد و آگاهی خود را متوجه بیرون و درون خود سازد . پرسیدن ، نشانه ای از ابراز وجود کردن است ، مقام صاحب اختیار را زیر سوال بردن ، نشانه ای از ابراز وجود کردن است . داشتن رأی و مستقل و پایبند افکار و اندیشه های خود بودن اقدامی به نشانه ی ابراز وجود کردن است . ( همان : ۱۴۷-۱۴۸ ) پایبند باقی ماندن به خواسته های خود و ابراز نمودن آن نیازمند

شجاعت است. اما برای بسیاری از مردم از خود گذشتن و پایبند خواسته‌های خود قرار نگرفتن ساده تر است. ناتانیل براندن بر این باور است که در همه فرهنگ‌ها به ابراز وجود (فردیت) به یک اندازه بها داده نمی‌شود. و فرهنگ‌های مختلف در مورد آن به یک سان نمی‌اندیشند. و چه بسا در جوامع مختلف افراد ترجیح دهند که بجای ابراز وجود، هم‌رنگ جماعت شوند. طبیعتاً احساس هویت رشد نکرده مانع از فردیت و ابراز وجود خواهد بود. وی در رابطه با تفرد (ابراز وجود) و آزادی می‌نویسد: در حالی که به نظر می‌رسد «تفرد» مفهومی جدید و امروزی باشد اما ایده‌ای را که بیان می‌کند دست کم مربوط به دوران ارسطو است. در دنیای نوین تفرد با آزادی سیاسی و با آزادی انسان از قرن‌ها منعیت از فرامین قبیله‌ای و سنتی هم‌معناست. (همان: ۱۴۹ و ۱۵۱ و ۱۵۲)

عزت نفس با توجه به ارتباطی که با آزادی دارد باعث رشد و شکوفایی فرد و جامعه می‌گردد. لذا در غیاب آزادی، شکوفایی استعدادها در معرض مخاطره جدی قرار می‌گیرد. درست به همان شکل که اشخاص بدون عزت نفس سالم نمی‌توانند به امکانات بالقوه خود دست یابند، جامعه نیز اگر افرادش به خود احترام نگذارند، اگر به افرادش بهای لازم را ندهد و به ذهن‌شان اعتماد نکند، نمی‌تواند موفقیتی را انتظار بکشد. (براندن، ۱۴۰۰: ۱۷) در نظام‌های دموکراتیک به عزت نفس و ارزشمندی و فردیت افراد بها داده می‌شود لذا در این نوع نظام آزادی عقیده و بیان، مطبوعات و اجتماعات برخی از حقوق مهم تضمین شده مردم است. دموکراسی فرد را ارزشمند می‌شناسد و او را مطمئن می‌کند که فرصت مشارکت در رشد جامعه را خواهد داشت. (آشتیانی، ۱۳۹۱: ۱۶۶) همچنین دموکراسی با پذیرش ارزش فرد، پیشرفت، ابتکار و تهور را تشویق می‌کند و در او حس مسئولیت را می‌پروراند. به گفته بارکر: دموکراسی فکر و اراده مردم را بارور می‌کند، از آنها مساعدت می‌خواهد و از این راه به توسعه استعدادهای آنها کمک می‌کند. (همان: ۱۶۷) لذا عزت نفس و آزادی (سیاسی) از ارتباط دو سویه برخوردارند، عزت نفس در غیاب آزادی سیاسی و حضور سلطه مخدوش خواهد شد، از طرفی دیگر آزادی سیاسی و حق حاکمیت و تعیین سرنوشت از عزت نفس نشأت می‌گیرد. عزت نفس سالم در شخص و جامعه مانع از پذیرش سلطه و استبداد و حاکمیت توتالیتر و اقتدارگرا می‌گردد. لذا سلطه‌پذیری از حقارت نفس است. (احمدی و رضوانی، ۱۳۹۹: ۱۵) وقتی آزادگی انسان که به روح عزت طلبی و تکامل خواهی او باز می‌گردد از بین برود خود به خود آزادی انسان نیز در ابعاد اجتماعی و سیاسی مورد خدشه قرار خواهد گرفت. (علیخانی، ۱۳۸۰: ۱۳۶) جان استوارت میل نیز در کتاب رساله درباره آزادی بر وجود رابطه بین خصایص مبارز، مقاوم و متکی به نفس با دموکراسی و همچنین رابطه بین خصایص مطیع، تسلیم‌شونده، نامقاوم و ستم‌پذیر با استبداد تأکید می‌کند. (میل، ۱۳۹۵)

آبراهام مزلو برای تحقق عزت نفس (در نظریه سلسله مراتب نیازهای انسان)، تأمین (ولو حداقلی) نیازهای پایین هرم نیازهای انسان را ضروری می‌داند. طبق نظر مزلو هر فردی دارای تعدادی نیازهای ذاتی است که فعال‌کننده و هدایت‌کننده رفتارهای او است این نیازها غریزی هستند، یعنی ما با آنها به دنیا می‌آیم اما رفتارهایی که ما برای ارضای این نیازها به کار می‌بریم ذاتی نیستند بلکه آموختنی بوده و بنابراین افراد مختلف تفاوت‌های زیادی ممکن است پیدا کنند. (کریمی، ۱۳۹۰: ۱۶۷) این نیازها به ترتیب عبارتند از: نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی، تعلق‌پذیری و محبت، احترام و خودشکوفایی.

( شولتز ، ۱۴۰۰ : ۳۹۲ ) در سلسله مراتب نیازها ، نیازهایی که در پله های پایین تر نردبان انگیزشی هستند ، باید پیش از نیازهایی که در پله های بالاتر نردبان قرار دارند ، ارضاء شوند در واقع نیازهای رده بالاتر ظاهر نمی شوند مگر آنکه نیاز های رده های پایین تر لاقفل تا حدودی ارضاء شده باشند .

که بطور خلاصه نیازهای فیزیولوژیک شامل خوراک ، پوشاک ، مسکن و... نیازهای ایمنی شامل امنیت مالی ، روانی ، جانی عدم محرومیت از حقوق طبیعی ، نظم و ثبات ، نیازهای تعلق پذیری و محبت شامل تعامل و روابط انسانی ، انواع دو دستی ها و تعلقات گروهی و اجتماعی ، نیازهای احترام شامل عزت نفس ، موفقیت ، موقعیت ، اعتبار ، احترام به خود و احترام از جانب دیگران و بالاخره « بالاترین نیاز در سلسله مراتب مزلو ، یعنی خود شکوفایی ، به حداکثر تحقق استعدادها و توانمندی های ما بستگی دارد » . ( شولتز ، ۱۴۰۰ : ۳۹۷ ) که از جمله ویژگی های این مرحله داشتن منش دموکراتیک ، تحمل و پذیرش دیگران ، علاقه اجتماعی ، درک روشنی واقعیت ، مقاومت در برابر فشارهای اجتماعی ( همان : جدول ، ۴۰۳ ) و... قابل ذکر هستند.

هم را ستا با نظریه مزلو ، نظریه تحول ارزشی اینگلهارت نیز بر اولویت ارزش های اقتصادی و امنیتی بر ارزش های فرامادی تأکید دارد . لازم به ذکر است که تقاضا بر پایه نیاز بوجود می آید و نیاز و ارزش باهم یک ارتباط دو سویه دارند ، همچنانکه نیازها ارزش ها را شکل می دهند ، ارزش ها نیز در بوجود آمدن نیاز مؤثرند . ( رفیع پور ، ۱۳۹۶ : ۱۳۰ ) اینگلهارت در نظریه ی دگرگونی ارزشی ، ارزش ها را به دو دسته ی مادی و فرامادی تقسیم بندی می کند و بر این باور است که در جوامع پیشرفته ی صنعتی ، در نتیجه ی رونق اقتصادی ، اولویت های ارزشی از سمت مسائل و دلبستگی های مادی و مرتبط با امنیت اقتصادی و اجتماعی به سوی تأکید بیشتر بر آزادی ، ابراز عقیده و کیفیت زندگی یا همان ارزش های فرامادی گرایش پیدا نموده است . ( ظهیری نیا ، ۱۳۹۴ : ۶۴ )

نظریه دگرگونی ارزشی رونالد اینگلهارت بر دو فرضیه پیش بینی کننده و مهم در مورد جوامع مختلف و به شرح ذیل استوار است :

۱- فرضیه کمیابی : اولویتهای فرد بازتاب محیط اجتماعی اقتصادی وی است : شخص بی شترین ارزشها را برای آن چیزهایی قائل می شود که عرضه آنها نسبتاً کم است .

۲- فرضیه اجتماعی شدن : مناسبات میان محیط اجتماعی اقتصادی و اولویتهای ارزشی ، یک رابطه مبتنی بر تطابق بلافاصله نیست : یک تاخیر زمانی محسوس در این میان وجود دارد ، زیرا ارزشهای اصلی شخص تا حدود زیادی انعکاس شرایطی است که در طول سالهای قبل از بلوغ وی حاکم بوده است .

فرضیه کمیابی شبیه به اصول نزولی بودن مطلوبیت نهایی در نظریه اقتصاد است . مفهوم تکمیل کننده سلسله مراتب نیازها به شکل گیری پرسشهای زمینه یابی که ما در سنجش کمی اولویتهای ارزشی به کار بردیم کمک کرد . مفهوم سلسله مراتب نیازها در ساده ترین صورت خود تقریباً به رضایت عمومی اشاره دارد . اینکه نیازهای مادی ارضاء نشده بر نیازهای ذهنی ، زیبایی شناختی و اجتماعی تقدم دارند به طور کلی بارها در تاریخ بشر اثبات شده است - مردم گرسنه برای به دست

آوردن غذا از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کنند. هرچه از آن دسته از نیازهایی که مستقیماً به بقا مربوط می‌شوند فراتر می‌رویم از وضوح ترتیب اهمیت نیازهای انسانی کاسته می‌شود. اما این مسلم به نظر می‌رسد که یک فرق اساسی بین نیازهای مادی حیات طبیعی و ایمنی و نیازهای اجتماعی مانند نیاز به احترام، ابراز نظر و ارضاء زیبایی شناخت وجود دارد. تاریخ اخیر اقتصاد جوامع پیشرفته صنعتی از لحاظ فرضیه کمیابی، نتیجه قابل ملاحظه‌ای دارد. این جوامع یک استثنای قابل توجه در الگوی تاریخی غالب هستند: اکثریت جمعیتشان تحت گر سنگی و عدم امنیت اقتصادی زندگی نمی‌کنند. به نظر می‌رسد این واقعیت به تحولی تدریجی منجر گردیده است که در آن نیاز به احترام، رابطه نزدیک با دیگران، رضایت ذهنی و زیبایی شناختی مهمتر شده‌اند. ما، قاعدتاً انتظار دوره‌های طولانی رونق و شکوفایی اقتصادی را برای افزایش گستره ارزشهای فرامادی داریم؛ عقب ماندگی اقتصادی، آثار مغایری خواهد داشت. لیکن فرضیه بدین سادگی نیست. بین سطح اقتصادی و میزان نفوذ ارزشهای فرامادی یک رابط دوتایی وجود ندارد، زیرا این ارزشها بازتاب درک ذهنی شخص از امنیت هستند، نه خود سطح اقتصادی. با آنکه افراد و کشورهای ثروتمند بدون شک بیشتر از کشورها و افراد فقیر احساس امنیت و رفاه می‌کنند، این احساسات همچنین تحت تاثیر محیط فرهنگی و نهادهای رفاه اجتماعی ای هستند که شخص در آن پرورش می‌یابد. لذا فرضیه کمیابی به تنهایی پیش بینی‌های کافی درباره فراگرد دگرگونی ارزشها را موجب نمی‌شود. دگرگونی ارزشها را باید در ارتباط با فرضیه جامعه پذیری (اجتماعی شدن) تفسیر کرد. (اینگلهارت، ۱۴۰۰: ۷۵)

اینگلهارت در مقاله‌ی "فرهنگ و دموکراسی" نخست دو دسته ارزشها - ارزشهای حیاتی (بقا) و ارزشهای خود بیانگری - را از یکدیگر متمایز می‌کند. ارزشهای خود بیانگری را شامل "اعتماد بینا شخصی، رواداری و مشارکت در تصمیم‌گیری" می‌داند.

از نظر او "به نظر می‌رسد توسعه اقتصادی، تحولی تدریجی از ارزشهای حیاتی به ارزشهای خود بیانگری در پی دارد؛ این موضوع به یافتن پاسخ این پرسش کمک می‌کند که چرا جوامع ثروتمندتر با احتمال بیشتری دارای دموکراسی هستند." او با تاکید بر اینکه رابطه‌ی ارزشهای حیاتی / ارزشهای خود بیانگری و دموکراسی قوی است "می‌پرسد: آیا ارزشهای خود بیانگری سرمنشا دموکراسی‌اند یا این نهادها دموکراتیک‌اند که موجب پیدایش این ارزشها می‌شوند؟ او که باور دارد چنین پرسش‌هایی همانند پرسش از تقدم مرغ یا تخم مرغ است در پاسخ می‌نویسد: "همواره دشوار است رابطه‌ی علیت تعیین شود، اما شواهد حاکی است بیشتر پذیرفتنی است که فرهنگ به دموکراسی شکل می‌دهد تا عکس آن" او مردمان کشورهای از نظر اقتصادی توسعه نیافته درگیر ارزشهای حیاتی (بقا)‌اند. اما روند دموکراسی سازی در پی درگیری مردم با ارزشهای خود بیانگری تعیین می‌یابد. فقیر شدن یا فقیر کردن مردم راهکاری است تا آنان به ارزشهای خود بیانگری گرایش نیابند (قاضی مرادی، ۱۳۹۷، ۱۳۸-۱۳۷)

آنچه در فرآیند دگرگونی ارزشی محور اصلی بحث قرار می‌گیرد. گذار از ارزشهای مادی به سمت ارزشهای فرامادی در جوامع است. اینگلهارت فرآیند تغییر ارزشها را فرآیندی جهانی می‌داند، یعنی هر کشوری که از شرایط نامنی اقتصادی به سوی امنیت نسبی حرکت کند، باید این فرآیند در آن کشور روی دهد. (ظهیری نیا، ۱۳۹۴: ۶۵)

باتوجه به چارچوب نظری اینگلهارت می توان گفت که اولویت های ارزشی افراد ، هم تحت تاثیر میزان رفاه اقتصادی و اجتماعی و هم جریان جامعه پذیری است . چنانچه فردی در دوران اولیه ی زندگی خویش ، در محیط آرام اجتماعی و سیاسی همراه با تامین نیازهای اقتصادی و امنیتی باشد . گرایش او به سمت ارزش های فرامادی محتمل تر است و به تعبیری ، وی ارزش های فرامادی را در اولویت قرار می دهد. در مقابل اگر افراد و ضعیفتر را تجربه نکرده باشند ، اولویت آنها دگرگون شده و ارزش های مادی در اولویت قرار می گیرند . ( همان ۶۵-۶۶ )

### منش دموکراتیک

منظور از شخصیت دموکراتیک در روانشناسی اجتماعی ، آن نوع از شخصیتی است که مستعد مشارکت در حیات عمومی باشد و زندگی سیاسی را عرصه فعالیت میان افراد برابر بداند و از سلطه جویی بر دیگران از یک سو و پیروی کورکورانه از قدرتمندان ( که دو ویژگی اصلی و توأمان شخصیت اقتدار طلب است ) بپرهیزد . شیوه تکوین شخصیت دموکراتیک ، طبعاً مبحث دشواری است ، لیکن دست کم در این باره اتفاق نظر هست که این نوع از ویژگی های شخصیتی در درون ساختارها و فرآیندهای دموکراتیک ، تکوین می یابند و به نوبه خود بر تقویت آن ساختارها و فرایندها تأثیری گذارند . از این دیدگاه ، شخصیت دموکراتیک به عنوان مقوله ای در روانشناسی اجتماعی ناظر به ویژگی های ذاتی فرد نیست ، بلکه محصول فرایندهای پیچیده جامعه پذیری است و عوامل مختلف به ویژه نوع ساختار قدرت سیاسی بر تشکیل یا عدم تشکیل آن تأثیر تعیین کننده ای می گذارد . چنان که قبلاً اشاره شد ، نخستین کسی که به بحث از مفهوم شخصیت دموکراتیک در عرصه سیاست و حکومت پرداخت ، هارولد لاسول بود ؛ لاسول شخصیت یا منش دموکراتیک را دارای چهار ویژگی اصلی می دانست : یکی باز بودن و اجتماعی بودن در نتیجه روابط گسترده با دیگران ؛ دوم ترجیح ارزش ها و نیازهایی که مورد توجه و طلب دیگران نیز هست ؛ سوم اعتماد به نیک سرشتی بنیادی انسان ها همراه با اعتماد به نفس ؛ چهارم رسوخ این سه ویژگی به ناخودآگاه فرد . به نظر لاسول جامعه دموکراتیک نیازمند شخصیت دموکراتیک است و میان آن دو روابط متقابلی وجود دارد . نویسندگان مختلف میان ویژگی های شخصیتی و مشارکت در زندگی سیاسی رابطه نزدیکی یافته اند . ویژگی های اجتماعی بودن ، برون گرایی ، خوش بینی ، اعتماد به نفس ، احساس خودکفایی و انگیزه پایین برای قدرت طلبی و سلطه جویی ، با مشارکت در زندگی سیاسی همبستگی نزدیکی داشته اند . ( بشپریه ، ۱۳۹۲ : ۱۰۳-۱۰۲ )

افزون بر هارولد لاسول ، " لستر میلبرات " ، در تحقیقات خود ویژگی هایی چون : مهربان بودن ؛ معاشرتی بودن ؛ غیربیگانگی ؛ غیرهنجارگ سیختگی ؛ نابدگمانی ؛ استحکام نفس داشتن ؛ اعتماد و عزت نفس داشتن را از میزهای شخصیت دموکراتیک دانسته و به این نتیجه رسیده است که چنین اشخاصی ، فعالانه در اداره امور جامعه و کشور خود مشارکت می نمایند . ( رحمت اللهی و آقایی ، ۱۳۹۲ : ۸۹ )

دیوید هورتون شخصیت دموکراتیک را شخصیتی مشارکت پذیر در نظر می گیرد .



شخصیتی که به طور اثربخش و فعالانه در تعیین سرنوشت خود مشارکت می‌جوید و از پایگاه‌های مالی؛ تحصیلی؛ خانوادگی و فرهنگی مناسبی برخوردار است. (همان: ۸۹) همانطور که مطرح شد:

منش دموکراتیک در مرحله خودشکوفایی هرم نیازهای انسان محقق می‌شود لذا مزلو در ضمن برشمردن ویژگی‌های افراد خودشکوفا به ساختار منش دموکراتیک اشاره می‌کند که افراد خودشکوفا دارای منش دموکراتیک بوده شخصیت و رفتار دیگران را تحمل کرده و می‌پذیرند. آنها تعصب نژادی، مذهبی، یا اجتماعی نشان نمی‌دهند. (شولتز، نظریه‌های شخصیت، ۱۴۰۰). رفتار آنان نسبت به دیگران برتری جویانه یا تمکن‌آمیز نیست، بلکه در ارتباط خود با دیگران متواضع و گرم‌اند. (یوسف کریمی، روانشناسی شخصیت، ۱۳۹۰).

با توجه به آنچه در مورد این دو متغیر (عزت نفس و منش دموکراتیک) مطرح شد می‌توان اینچنین استنباط کرد که عدم تحقق عزت نفس و منش دموکراتیک در جامعه مانع روانشناختی جدی در مسیر توسعه سیاسی قلمداد می‌شود. ریشه این عدم تحقق (ها) نیز در عدم تأمین نیازهای اقتصادی و امنیتی (امنیت اقتصادی و اجتماعی) و تعلقی (هویتی) بوده و در این شرایط مجال فعال شدن و تحقق نیازهای عزت نفس و منش دموکراتیک بوجود نخواهد آمد. با توجه به اینکه شکل‌گیری عزت نفس بالا و منش دموکراتیک، انتظارات دموکراتیک را از طریق مطالبه آزادی‌های سیاسی و مشارکت‌های سیاسی (دموکراتیک) جهت تحقق حاکمیت مردم تشدید می‌کند. لذا حاکمیت می‌تواند از طریق تضعیف این روند در جهت حفظ قدرت و اقتدارگرایی و یا با تقویت این روند در جهت توسعه سیاسی و تحقق حاکمیت مردم استفاده کند.

#### روش‌شناسی تحقیق

با توجه به ماهیت تحقیق حاضر، روش تحقیق از نوع تاریخی بوده و روش گردآوری اطلاعات آن از طریق مراجعه به اسناد، مدارک و تحلیل‌های تاریخی (روش کتابخانه‌ای) صورت گرفته است. روش تجزیه و تحلیل اطلاعات و داده‌ها، کیفی و تبیینی خواهد بود. لذا در ادامه بعد از توصیف داده‌های تاریخی، جهت کشف رابطه علی بین متغیرها از روش تبیینی استفاده خواهد شد.

#### توصیف داده‌ها

گفتمان حاکم در این دوره (۱۳۶۰-۱۳۷۶)، گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک بود. این گفتمان به ویژه با پلورالیسم و جامعه مدنی سرسبز داشته و بر نخبه‌گرایی ایدئولوژیک و کنترل فرهنگی تأکید گذاشته بود. جنبش جامعه توده‌ای در این دوره در یکسان‌سازی، بهنجارسازی و تسطیح اجتماعی توفیق چشمگیری پیدا کرد و عمده تمایزات گروهی و اجتماعی را از میان برد و نهایتاً به استقرار نظام بسته ایدئولوژیک یاری رساند. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت در این دوره، توسعه سیاسی عملاً در دستور کار حاکمیت قرار گرفته و به گفتمان مسلط تبدیل شده باشد. بدین سان از سال ۱۳۶۰، نظام سیاسی، بسیاری از لوازم جمهوریت و تجلی اراده مردم - و بارزتر از همه حزب - را از دست داد و غالب عناصر و مولفه‌های کثرت‌گرایی، مجاللی برای تداوم نیافت. (عبداللهی و راد، ۱۳۸۸: ۵۲)

به این ترتیب، بسیاری از لوازم مردم سالاری و تجلی اراده مردم به تدریج از دست رفت و غالب نهادها و مراکز مدنی و مظاهر توسعه سیاسی، از قبیل شوراها، تشکلهای و کانونهای صنفی و فرهنگی، تعدد و نوع مطبوعات، احزاب و تشکلهای سیاسی و رفتار انتخاباتی مبتنی بر رقابت جدی و موثر، مجالی برای تداوم نیافت. از آن پس، چند دوره انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی در سطح کشور برگزار گردید. لیکن در هیچ یک از آنها رقابت جدی برای احراز مقام ریاست جمهوری و یا نمایندگی پارلمان با نگرش (همان: ۴۶)

همان طور که مطرح شد در این دوره (۱۳۶۰-۱۳۷۶)، الیگارشی نسبتاً بسته ای پدید آمد و دایره مشارکت و رقابت سیاسی هر چه تنگ تر شد و تعامل دولت نوپای اسلامی با احزاب و گروههای سیاسی وارد فاز جدیدی شد. باید گفت سلطه گروههای نفوذ نیمه رسمی متعلق به الیگارشی حاکم به جای احزاب سیاسی، گسترش شبکه روابط حامی پروری در پرتو سلطه الیگارشی، رقابتها و منازعات داخلی در درون الیگارشی، محدودیت شدید فعالیت نیروهای اپوزیسیون، محدودیت شدید رقابت انتخاباتی از طریق اعمال نظارت استصوابی شورای نگهبان، محدودیت رقابتهای انتخاباتی به گروههای وابسته به حکومت، از جمله خصایص و ویژگیهای فضای سیاسی این دوره محسوب می شدند. (همان: ۴۷-۴۶) بشریه در کتاب دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران عنوان می کند که به طور کلی سیاست و حکومت در این دوره (۱۳۷۶-۱۳۶۸) به ایجاد نوعی الیگارشی تملیلی یافت، از آن پس، تلاش دولت، معطوف به بسیج منافع طبقات بالا شد؛ طوری که ذیل برنامه تعدیل ساختاری، دولت اقدام به آزادی سازی قیمتها و خصوصی سازی واحدهای تولیدی و صنعتی و کاهش یارانههای پرداختی کرد و با گرایش به لیبرالیسم اقتصادی، در واقع ناقوس مرگ اقتصاد سیاسی رادیکالها را به صدا درآورد. (بشیریه، ۱۳۹۴: ۵۷) هیات حاکمه این دوران گرچه مخالف هرگونه نوگرایی مذهبی و فرهنگی بود اما از اقتصاد بازار آزاد حمایت می کرد. تحت سیاست خصوصی سازی اقتصادی در سال ۱۳۷۰ مقرر شد همه بنگاهها و شرکتهایی که در سال ۱۳۵۸ از جانب شورای انقلاب، ملی شده بودند به بخش خصوصی واگذار شوند. سیاستهای اقتصادی جدید احتمالاً در وقوع برخی شورشهای عمده شهری بویژه در قزوین، اسلامشهر و مشهد موثر بودند. سیاست اقتصادی جدید معطوف به رشد و متکی به بازار آزاد، بسیار تورم زا از کاردآمد و در نتیجه نارضایتی اقتصادی و اجتماعی گسترش قابل ملاحظه ای پیدا کرد. (همان: ۸۴) از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ مبنای ایدئولوژی ضعیف تر شد و در مقابل هم عنصر اجبار (دفع و اخراج مخالفان درونی و سرکوب برخی جنبشهای شهری) و هم عنصر تامین خدمات و منافع برای بخشهای خاصی از جامعه (در قالب سیاست سازندگی و رشد اقتصادی) مبنای اصلی استمرار نظام را تشکیل می دادند. وقوع شورشهای شهری (مثل آن چه در مشهد، قزوین و اسلامشهر اتفاق افتاد) و سرکوب آنها خود حاکی از نقصان ایدئولوژی و افزایش مبنای اجبار بود. (همان: ۱۰۵)

پایان جنگ در سال ۱۳۶۷ و به قدرت رسیدن دولت هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ موجب شد تا مردم انتظار شرایط بهتر اقتصادی را داشته باشند. رئیس جمهور جدید با برنامه های پنج ساله، اصلاح نظام اقتصادی را آغاز کرد. (مصلى نژاد، ۱۴۰۰: ۳۵) سیاستهای تعدیل اقتصادی، با هدف برقراری قیمت های تعادلی در تمام بازارها تا پایان برنامه اول در کشور به اجرا درآمد. تلقی عمومی آن بود که در سال ۱۳۷۳، در مورد هیچ کالا و خدماتی در بازار دوگانگی وجود نخواهد داشت و دولت با بودجه های متوازن و بدون زمینه های تورمی، هدایت اقتصاد کشور و نیز ارائه خدمات عمومی را عهده دار خواهد شد. سیاست های اعلام شده حاکی از آن بود که قیمت های بازار آزاد به میزان چشمگیری کاهش خواهد یافت.

همچنین وفور ناشی از تولید انبوه واحدهای تولیدی، و وضعیت رفاهی مطلوبی برای جامعه پدید خواهد آورد؛ اما عملکرد اقتصاد کشور به خصوص در فاصله سالهای ۱۳۷۰-۱۳۷۳ و شدیدتر از آن در سالهای ۱۳۷۳-۱۳۷۶، تصویری معکوس ارائه نمود. (همان: ۳۶)

یکی از اهرم‌های مهار تنش‌های ناشی از تورم که معمولاً دولت‌ها از آن بهره گرفتند، ارائه انواع خدمات در قالب یارانه به اقشار مختلف جامعه بود که در سال ۱۳۷۳ به اوج خود رسید، به طوری که شاخص قیمت‌ها در این سال به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۶۱ یعنی به ۸۵۰٪ فزونی یافت. به بیان ساده‌تر، قیمت کالاها و خدمات در فاصله بیش از یک دهه ۵/۸ برابر افزایش پیدا کرد. (همان: ۹۷-۹۸)

مروری بر داده‌های مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که ساختار هزینه‌های خانوارهای شهری عمدتاً در سه کالای اصلی متمرکز شده است. یافته‌هایی که از این داده‌ها استخراج می‌شود، نشان‌دهنده این است که خانوارهای شهری از سطح تغذیه و به طور عمده مواد غذایی و همچنین پوشاک خود صرف نظر کرده و به سرپناه (مسکن) اختصاص داده‌اند؛ به طوری که سهم هزینه‌های خوراکی از ۹/۴۳٪ در صد (۱۳۶۸) به ۲/۳۱٪ در صد (۱۳۷۲)، پوشاک و کفش از ۱/۱۱٪ (۱۳۶۸) به ۱۰٪ در صد (۱۳۷۲) کاهش و سهم هزینه‌های مسکن و سوخت از ۵/۲۷٪ در صد به (۱۳۶۸) به ۹/۳۵٪ در صد (۱۳۷۲) افزایش یافته است به عبارت صریح‌تر، انتقال هزینه‌ها عموماً از مواد خوراکی و پوشاک صورت گرفته و سهم هزینه‌ها با درصدی اختلاف تقریباً محفوظ مانده است. (همان: ۱۰۱)

ایران در سال ۱۹۹۱ م در برابر ۱۸ میلیارد دلار صادرات ۲۵ میلیارد دلار کالا وارد کرد که باعث دو برابر شدن بهای دلار آزاد طی دو سال گردید و از ۱۹۹۳ م دولت تصمیم گرفت به جای کنترل دقیق ارز به نظام چند نرخ خاتمه دهد، فرار سرمایه‌ها بدون هیچ محدودیتی ادامه یافت و ارزش ریال شدیداً کاهش یافت و قیمت هر دلار ۴۵۰۰ ریال شد و سرانجام دولت ناگزیر شد در تابستان ۱۹۹۵ م نظارت شدیدی و معاملات ارزی و مجازات‌هایی برای ((جرایم نقدی)) تحمیل کند. در طول سه سال آزادسازی اقتصادی مهار نشده و قاچاق و تقلب، میزان وام‌های ایران به ۵۰ میلیارد دلار رسید ۳۵ میلیارد دلار آن قروض کوتاه مدت بوده، در حالیکه عایدات سالانه نفت به ۱۵ تا ۱۸ میلیارد دلار می‌رسید و در نتیجه، علت نبود اعتبارات، کارخانه‌های در دست ساختمان ناتمام ماندند ولی واردات محصولات که آن کارخانه‌ها قرار بود تولید کنند، ادامه یافت. شاخص قیمت‌ها در این سال‌ها و ماه‌ها افزایش شدید و بی‌سابقه‌ای را نشان داد و گرانی، دلالی، احتکار، تشدید فاصله‌های طبقاتی، فساد و رشوه‌خواری، رشد نقدینگی و رفتار غیرتولیدی بخش خصوصی، همگی بر کار و تولید و توسعه و معیشت مردم تاثیر منفی و زیان‌باری گذاشت. افزایش جهشی ارزش دلار و نزدیک شدن آن به ۷۰۰۰ ریال، نشانگر سلطه دلالی و سفته‌بازی روی دلار و از آن طریق نابودی ارزش ریال و در صورت تداوم آن ویرانی کل اقتصاد ایران بود. (موتقی، ۱۳۸۸: ۲۸۸)

از لحاظ توزیع درآمد نیز دولت سازندگی به سیاست ((اول رشد بعد توزیع)) معتقد بود، به طوری که علی‌رغم کاهش ضریب جینی و برابرتر شدن توزیع درآمد طی سالهای ۱۳۶۸-۱۳۷۱، از سال ۷۱ تا ۷۴ به دلیل افزایش تورم که ناشی از سیاست‌های تعدیل بود، وضعیت توزیع درآمد رو به وخامت گذاشت، به طوری که ضریب جینی در سال ۷۴ به ۴۰۷۴/۰/

رسید که حتی از رقم سال های ۶۳ تا ۶۷ که دولت در بدترین شرایط اقتصادی قرار داشت نیز بیشتر بود. (دلفروز، ۱۳۹۳: ۱۱۵)

دولت جمهوری اسلامی در حوزه مسائل هویتی و خود آگاهی از همان آغاز استقرار خود، به عنوان دولتی ایدئولوژیک یا مکتبی در پی ایجاد تحول در خود آگاهی ها و هویت های فردی و جمعی برآمده و به ایجاد و یا تقویت خود آگاهی ایدئولوژیک- سیاسی اسلامی پرداخته است. مفهوم ایده آل انسان متعهد و مکتبی تصویر انسانی است که همه خود آگاهی ها و همه هویت های متنوع خود را به منظور تقویت هویت سیاسی ایدئولوژیک خویش رها ساخته و یا بی ارزش پندارد. دولت جمهوری اسلامی از لحاظ شیوه عمل، با ترویج ایدئولوژی واحد و ایجاد تمرکز در منابع قدرت سیاسی، مراکز اقتدار و قدرت دیگری را که می توانست مردم را بر حول خود آگاهی ها و هویت های دیگر بسیج و سازماندهی کند، منقاد ساخت. در نتیجه احزاب سیاسی، اتحادیه های کارگری، انجمن های حرفه ای و دیگر شکل های جامعه مدنی تضعیف شدند و حوزه عمومی نیز صرفاً عرصه ظهور و گسترش خود آگاهی سیاسی- ایدئولوژیک شد و شرایط امکان برای ظهور دیگر خود آگاهی ها، دست کم در عرصه عمومی، تضعیف گشت. به طور کلی، کارگزاران ایدئولوژی انقلاب اسلامی با کارکرد روش های گوناگون در عرصه های مختلف، در پی تحریم خود آگاهی های دیگر و یا دست کم، جلوگیری از تشکیل کردارهای سیاسی و اجتماعی بر اساس آن خود آگاهی ها در عرصه عمومی جامعه برآمدند. خود آگاهی سیاسی- ایدئولوژیک با توجه به ارتباط نزدیکی که با ساختار قدرت سیاسی پیدا کرد، طبعاً امکان عمل در چارچوب خود آگاهی های دیگر را محدود می کرد و یا در صورت توفیق بیشتر، امکان عمل در چارچوب خود آگاهی های دیگر را محدود می کرد و یا در صورت توفیق بیشتر، امکان ظهور آنها را ممتنع ساخت. (بشریه، ۱۳۸۶: ۸۰۱-۸۰۲) البته لازم به ذکر است که این شرایط (خود آگاهی ایدئولوژیک سیاسی) در دوران ۶۸-۷۶ تا حدودی تعدیل شد.

به این ترتیب، میان حوزه های معنایی جامعه شقاق و تنافر افتاد. بخش های مهمی از قشرها و گروه های اجتماعی نقشه هایی متفاوت از روایت رسمی دولتی برای زندگی خود و راهبردی برای زیستن در این سرزمین داشتند. ولی طی سه دهه به این نقشه ها بی اعتنایی شد و این امر نا سازگاری های بزرگی در جامعه ی ایران به وجود آورد که منشا ناهمگرایی و تعارض های بزرگی در اندیشه، فرهنگ، سبک زندگی و اداره ی کشور بود. (فراستخواه، ۱۴۰۰: ۱۹۰)

این تفوق موجب تعارض های هنجاری در جامعه شد. خلیقات مردم نه تنها در کوران انقلاب اعتلا نیافت، بلکه با معرض های تازه دست به گریبان شد. تمایل به سامان دهی زندگی فردی بدون میانجی گری خیر عمومی، کاهش انگیزه در پرداخت هزینه برای دیگران، تضعیف مشارکت در امور عمومی به منزله ی پایه ی حیات جمعی، رفتارهای چند گزینه ای (تلون) مقدس مابی، ریا و تظاهر و تعصب و انواع و اقسام مشکلات اخلاق اجتماعی از ترافیک تا نظافت کوچه و خیابان، از ادارات تا بازار و از عامه ی مردم تا نخبگان فقط نمونه ای از این معرض هاست. (همان: ۱۹۰)

در یک نگاه کلی دکتر فرامرزی رفیع پور در کتاب توسعه و تضاد مسائل نظام اجتماعی ایران بعد از ۱۳۶۸ را این چنین بر می شمارد:

فقر، تورم، ر شوه خواری و اختلاس، انحرافات و آشفتگی اجتماعی و سازمانی، کاهش وحدت و انسجام اجتماعی، کاهش پابندی های مذهبی و خالی شدن مساجد، تفاخر و تجمل گرایی، دلسردی، بی اعتمادی، آلودگی هوا، تخریب محیط زیست، اسراف کاری و ولخرجی، کمبود دارو، اعتیاد، پارتی بازی، کاهش تولید... این مسائل که تعدادشان بسیار زیاد و بیش از اینها است، همچون یک کلاف سردرگم، مسئولین را نیز عاجز کرده و همچون یک اختاپوس به پای آنها و مردم پیچیده اند. به عبارت دیگر به نظر می رسد که جامعه یک مسیر خود رای را در پیش گرفته که از کنترل همه خارج شده و او و مسائش بر همه، (مسئولین و مردم) حاکم شده است و بر آنها حکومت می کند. (رفیع پور، ۱۳۹۶: ۱۵۷)

دکتر مصلی نژاد در کتاب آسیب شناسی توسعه اقتصادی ایران به ناامنی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی (۶۸-۷۶) پرداخته و می نویسد:

در زمینه سیاسی، جامعه و نیروهای فعال و نیمه فعال سیاسی، نسبت به سایر حوزه ها با مشکلات بیشتری مواجه بوده اند. در این دوران، محدودیت برای حقوق سیاسی و حتی غیر سیاسی نخبگان، چه از طریق رسمی و چه از مجاری غیر رسمی به کرات به وجود آمد. دامنه نقض حقوق سیاسی و عدم رعایت امنیت آحاد جامعه به تدریج گسترده شد تا آنجا که نیروهای درون نظام را که منتقد وضع موجود بودند نیز شامل گشت. دستگیری افراد، ایجاد مانع در برگزاری تجمع های سیاسی، تبلیغات بر ضد نیروهای مخالف و برهم زدن اجتماعات از طرف گروه های فشار. (مصلی نژاد، ۱۴۰۰: ۱۷۴-۱۷۵)

مشهورترین و ملموس ترین عرصه ای را که در آن حقوق اجتماعی افراد دچار محدودیت شد، عرصه اجتماعی بود. ناامنی در محیط کار و مشکل گزینش ادارات، وزارتخانه ها، دانشگاه ها و یکی از اساسی ترین وجوه ناامنی اجتماعی در این دوره بود. این امر گرچه نسبت به دوران پیش تا حدودی تغییر کرده بود، ولی با این حال همچنان معضلی بر سر راه استقرار امنیت در جامعه و در محیط کار به شمار می رفت. (همان: ۱۷۵-۱۷۶)

وجه دیگر ناامنی اجتماعی در دوران مورد بحث، افزایش میزان قتل و سرقت و جرائمی از این دست است. (همان: ۱۷۶) نمونه بارز دیگر از ناامنی اجتماعی را باید در برخورد نیروهای شهرداری و متعاقب آن نیروهای انتظامی با مردم دانست. (همان: ۱۷۶)

رویارویی مردم با نیروهای انتظامی که حاصلی جز خشونت و تشنج و دستگیری آنها نداشت، هر از چند گاهی در این دوران تکرار شد که به رغم خسارات مادی و غیرمادی آن هیچگاه به طور اصلی ریشه یابی نشد و اگر هم شد، نتایج آن برای مردم و گروه های اجتماعی مخاطره آفرین بود. در طول دوره مورد بحث، برخوردهایی این چنین در شهرهای دیگر و با دلایل متفاوت به وقوع پیوست. وقایع قزوین، سلماس، تبریز، ساری، بردسیر کرمان، شاهرود، فردیس کرج و کرمانشاه از آن جمله اند. در هر یک از این موارد، نقض حقوق اساسی مردم در حالی صورت می گرفت که جلوگیری از آنها بسیار ساده بود و نیازی به استفاده از خشونت در مقابل انتظارات درست یا نادرست مردم نداشت. (همان: ۱۷۶)

در دوره مورد بحث، وضعیت ریسک ملی ایران نامطلوب است. موقعیت ریسک سیاسی، سیاست گذاری اقتصادی، ساختار اقتصادی و ریسک نقدینگی ارزی ریسک ملی از آنها منتج می گردد، نیز مطلوب نیست. وضعیت ایران در ریسک سیاست گذاری اقتصادی نقدینگی - ارزی بسیار بد است. ایران فقط در مورد ریسک سیاسی با متوسط منطقه برابری می کند ولی در سایر موارد از میانگین منطقه پایین تر است. (همان: ۱۷۹)

علت فرار بیش از حد سرمایه، دولت ناگزیر به استقراض خارجی روی آورد که موجب تحمیل تعهدات سنگینی بر اقتصاد شد. معاملات اقتصادی باشیوه فاینانس، بای بک و یوزانس، سالانه ۷ میلیارد دلار تعهد بر اقتصاد کشور ایجاد می کرد. علاوه بر عدم امنیت مالکیت، فرار سرمایه ریشه در موانع مهم بر سر راه رشد سرمایه گذاری داخلی از جمله قوانین و مقررات یک جانبه، انحصار بخش دولتی و عمومی، تغییرات پی در پی در مقررات اقتصادی و تصمیم گیری های سیاسی در عرصه اقتصاد داشت. (همان: ۱۸۲)

تبیین داده ها:

عزت نفس و منش دموکراتیک که از مؤلفه های کمیاب جامعه ما هستند در صورت تحقق، فرد و جامعه را به سمت آزادی، استقلال، نفی سلطه، پذیرش فردیت، احساس مسئولیت و تعهد، برابری، احترام به حقوق خود و دیگران، اعتماد، همگرایی هدفمند، مشارکت، رشد و توسعه و شکوفایی رهنمون خواهد شد. از طرفی دیگر در صورت عدم تحقق عزت نفس و منش دموکراتیک در جامعه، امکان همه نوع انحطاط در آن وجود خواهد داشت. از جمله معضلات و ناهنجاریهایی که در صورت پایین بودن عزت نفس بر شخص و جامعه مستولی خواهد شد می توان به: ترس، بی ارادگی و تسلیم محض شدن در برابر دیگران یا وابستگی، مقاومت نبودن در برابر مشکلات و بی صبری در حوادث زندگی، منفی نگری و باورهای منفی، جبری بودن و اعتقاد به شانسی، کسالت و تنبلی و هدر دادن عمر، بی هدفی و سردرگمی، اختلال در روابط بین فردی و اجتماعی، سرزنش کردن خود، خودشیفتگی، تظاهر و ریاکاری، زیاد طلبی و حرص، ظلم و تضییع حقوق دیگران، فرافکنی، تقلید کورکورانه، وارونه بینی (واکنش وارونه) پیش داوری، تعمیم افراطی، بروز احساساتی نظیر خشم و حسادت خست، عدم پذیرش انتقاد، انتقاد کردن از خود، غفلت از ارزش های درونی خود و طلب آن از جهان بیرونی (از خود بیگانگی)، عدم شناخت کافی از خود و برخورداری از خود انگاره، ضعیف (مردانی و شریفی اصفهانی، ۱۳۸۹: ۱۳۰-۱۳۱) اشاره کرد.

همچنین در صورت عدم تحقق منش دموکراتیک در شخص و جامعه، مؤلفه هایی همچون: تبعیض، خود برتر بینی، فرد محوری، واگرایی، بدبینی، اعتماد به نفس پایین، قدرت طلبی و سلطه جویی و... بر شخص و جامعه مستولی خواهد شد. همانطور که پیدا شده بسیاری از مؤلفه هایی که به عنوان عامل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران (در آثار محققین) مطرح شده است، قابل ارجاع به این دو شاخصه است. چنانچه ذکر شد مزلو از عزت نفس به عنوان یک نیاز یاد کرده و بیان می کند: همه افراد جامعه به یک ارزشمندی ثابت و استوار و معمولاً عالی از خودشان، به احترام به خود یا عزت نفس یا احترام به دیگران تمایل یا نیاز دارند. (اسلامی نسب، ۱۳۷۳: ۳۰۹) در این راستا مقصود فراستخواه در

کتاب « ما ایرانیان » از عزت نفس به عنوان مبنای اخلاقی شدن یاد کرده و در مورد شرایط حرمت و عزت نفس در ایران می نویسد: معنای اخلاق، احترام به خود، احترام به دیگری و احترام به محیط است ( منظور از محیط در این جا محیط اجتماعی، محیط زیستی، محیط کائنات، محیط هستی و اساساً هر دیگری و غیر از خود من است ). در ایران این احترام به خود که پایه و اساس اخلاقی بودن بشر است، لطمه ای ساختاری خورده و به صورتی عمیق آسیب دیده است. هرچند کم نبودند ایرانیانی که به سبب نیروی فردی اخلاقی درون خود تا حدودی از حوزه ی تاثیر مخرب این نهادها بر اخلاق شان برکنار ماندند، عموم توده اقل در معرض آسیب و لطمات جدی به خود حرمتی بودند، چون در محیطی به سر می بردند که همه سهم می خواستند. در چنین محیطی فرد احساس می کند خود او هم یک طرف از این سهم خواهی است، چون درجایی زندگی می کند که رابطه ها بیش تر از نوع باج خواهی و خراج گذاری است. در محیطی از کشمکش نخبگان به بیش تر مردم عادی احساس بد مفعولیت سیاسی و بازیچه بودن دست می دهد. احساس مفعولیت عزت نفس انسان ایرانی را تهدید می کرد. وقتی از انسان احساس می کند مفعولیت سیاسی دارد، جایی برای عزت نفس باقی نمی گذارد: کسی که نفس خود را خوار می شمرد و برای خود احترامی قائل نیست، هر شری از انتظاری می رود. عزت نفس، به تعبیر روانشناسان مبنای اخلاقی شدن است. انسان ایرانی همواره در معرض این بود که تفکر علا خود را از دست بدهد، این که " من علت حوادث نیستم " و " کاره ای نیستم " تهدیدی برای اخلاق اجتماعی بوده است. فرد خوداثربخشی خویش را از دست می دهد و به این نتیجه می رسد که یا باید دامن برکشد و گلیم خود بیرون برد و یا تابعی از این میدان پر کشاکش نخبگان با شد، با یکی و بر دیگری این ها همه اخلاق ستیز و اخلاق بر باد ده بودند، چون عزت نفس را از آدمی می ستاندند. ( فراستخواه، ۱۴۰۰: ۱۴۴-۱۴۵)

دومین بعد اخلاق حرمت داری دیگران است. حرمت داری دیگران هم از طریق تعصب درون گروهی و فقدان توافق میان گروهی از بین رفته است. درون گروه ها تعصب مطلق و در میان گروه ها فقدان توافق به صورت فاحش نهادمند شده و عادت واره ی گفت و گو آموخته نشده است. اولین کاری که معمولاً با اولین مشکلی که پیش می آید، درست همان جایی که باید گفت و گو شروع شود، گفت و گو را قطع می کنند. قهر گروه ها با هم، قهر میان حکومت با آن ها و سایر قهرها دشمن خلیقات اجتماعی است. ( همان: ۱۴۵)

سومین مشکل خلیقات اجتماعی، لطمه خوردن احترام به روح جمعی در جامعه است. به تعبیر دورکیم آن روح جمعی که او حتی الوهیت را تصعید یافته و والایش یافته ی آن می داند، افول پیدا می کند. این روح جمعی یک کلیت است و در واقع جامعه را بازنمایی می کند. این سه ( الوهیت، کلیت و جامعه ) ارزش های اجتماعی را نگهداری می کند. وقتی احترام به روح جمعی در جامعه به کلی لطمه بخورد، دیگر جایی برای اخلاق نمی ماند. ( همان: ۱۴۶)

مقصود فرا ستخواه در رابطه با مدرنیته و خلیقت ایرانیان می نویسد: مدرنیته می تواند به تربیت شهروند انتخابگر و مسئول کمک کند و برای مثال رعیت صفتی را از ما بگیرد. تملق و تزویر از رعیت صفتی ما ناشی می شد و از فقدان فردیت و هویت فردی نشئت می گرفت. اما آیا شهروندی جدید در این سرزمین به قدر کافی توانست توسعه پیدا کند؟ ( فراستخواه، ۱۴۰۰: ۱۶۵) مدرن شدن و انسان گرایی جدید میتواند عزت نفس آحاد مردم را ارتقا دهد که خود منبع درونی بزرگ اخلاق به شمار می رود. تحقیقات نشان می دهد احساس مفعولیت، منشاء بسیاری از رذایل اخلاقی است.

کسی که به خود احترام نمی گذارد، به هیچ کس احترام نمی گذارد؛ کسی که دروغ می گوید و تملق می کند و از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کند، به یک معنا مشکل عزت نفس دارد و به خود احترام نمی گذارد. (همان: ۱۶۵)

در اینجا ذکر نظر گوته راجع به عزت نفس خالی از لطف نمی باشد، گوته می گوید: اگر ثروتمند نیستی مهم نیست، بسیاری از مردم ثروتمند نیستند. اگر سالم نیستی، هستند افرادی که با بیماری و معلولیت زندگی می کنند. اگر زیبا نیستی، برخورد در ست با زشتی هم وجود دارد. اگر جوان نیستی، همه با چهره پیری مواجه می شوند. اگر تحصیلات مالی نداری، با کمی سواد هم میتوان زندگی کرد. اگر قدرت سیاسی و مقام نداری، مشاغل مهم متعلق به معدود از سان هاست. اگر عزت نفس نداری بدان که هیچ نداری. (اکبری آلاشتی، ۱۳۹۴: ۲)

باید یادآور شد که مهمترین سرمایه یک جامعه، انسان های آن می باشد. اگر یک دولت و نظام حکومتی و تمدنی به ملت خود در تمامی ابعاد حیات، توجه کند و با ملت خود، از سانی رفتار کند و نیازهای آنها را موجه بداند و برای حداقل پنج نسل آینده آنها برنامه و طرح داشته باشد. طبیعی و منطقی است که آن جامعه، طبق قواعد ثابت طبیعت و خلقت، باید رشد کند و توسعه یابد. مهمترین شاخص رشد و تعالی انسانی شاید در زمان و مقطعی باشد که (( فرصت خود یابی )) پیدا کند. عمده انسان ها، خودیابی نمی کنند، خودیابی وجودی، فلسفی، شخصیتی، عرفانی و انسانی، کمبودی است که تمدن مادی غرب علی رغم تمامی دستاوردهایش، به شدت آن را احساس میکند. از سانها به خود یابی نیاز دارند، اما ضرورت های دیگر مجال پرداختن به این زمینه رشد و توسعه شخصی را نمی دهند. اولین و مهمترین شرط خودیابی در یک جامعه، آسودگی مادی است، تا دغدغه های روزمره را از او بزداید و جو روحی و فرهنگی را برای او مهیا کند. به موازات این شرط کلیدی، روح جامعه و اتم سفر فرهنگی یک جامعه نیز با اهمیت بوده و در تنوع است که انسان ها بهتر خود یابی می کنند و رنگ اصیل و واقعی خویش را در می یابند. نخبگان، برنامه ریزان و مجریان یک جامعه وظیفه دارند که به فضای فرهنگی یک جامعه، جرأت و جسارت، تلاقی و تقارن، جدل و چالش و مخرب را تنبیه کنند. خود یابی محتاج تربیت است؛ تربیت دشوار و با مشقت. خودیابی افراد در یک جامعه یک معنا و یک تفه سیر، مهمترین سرمزول و برج مدینه فاضله است که با تجمع نخبگان خود یابنده در آن، مهم ترین مظهر از مظاهر انسانیت را تحقق می بخشد. (سریع القلم، ۱۳۹۴: ۲۳۶)

همانطور که مطرح شد تحقق مؤلفه های روان شناختی عزت نفس و منش دموکراتیک در جامعه از الزامات تحقق توسعه سیاسی و دموکراسی است. لذا در هر شرایط و مقطع تاریخی که زمینه ظهور و بروز فردی و اجتماعی این مؤلفه های روان شناختی فراهم باشد آنگاه به همین نسبت شرایط برای شکل گیری و تحقق توسعه سیاسی مناسب و عملیاتی خواهد بود. و به همین نسبت عکس این قضیه نیز صادق است. طبق نظر مزولو فعال شدن نیاز عزت نفس و منش دموکراتیک (به عنوان نیازهای عالی) منوط به تأمین شدن نیازهای پایین هرم نیازهای انسان است. یعنی جهت فعال شدن نیازهای سطح احترام (از جمله عزت نفس) و خود شکوفایی (از جمله منش دموکراتیک) لزوماً باید (تا حدی) نیازهای فیزیولوژیک، امنیتی، تعلقی (هویتی) تأمین و برآورده شده باشند.

نظریه تحول ارزشی اینگلهارت نیز بر تقدم تأمین ارزشهای اقتصادی و امنیتی بر ارزشهای فرامادی دلالت دارد.



آنچه از توصیف داده‌ها بر می‌آید این است که در این مقطع تاریخی جامعه به لحاظ تأمین نیازهای فیزیولوژیک (خوراک، پوشاک، مسکن و...) در رنج و مضیق بوده است. پس بدیهی است که به ناچار تأمین این سطح از نیازها که جزو نیازهای پایه و اساسی هستند دغدغه اصلی جامعه بوده و بیشترین زمان و انرژی صرف تأمین این نیازها می‌شده است. در این برهه جامعه به لحاظ امنیت نیز شرایط مناسبی نداشته و در ابعاد مختلف امنیتی (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) دچار کاستی‌های جدی بوده است. لذا در کنار عدم تأمین نیازهای فیزیولوژیک، جامعه با عدم تأمین نیازهای امنیتی (به عنوان نیاز پایه و اساسی) نیز مواجه بوده است. جامعه‌ای که با عدم تأمین نیازهای فیزیولوژیک و امنیتی به عنوان نیازهای پایه و اساسی مواجه و درگیر باشد عموماً مجال فعال شدن نیازهای بالاتر (تعلقی، احترام و خودشکوفایی) را پیدا نمی‌کند لذا در این صورت حاکمیت از این خلاء برای اجرای برنامه‌های استیلا محور خود بهره می‌جوید. چونکه فعال شدن نیازهای هویتی و حرمت و خودشکوفایی در جامعه، جامعه را به سمت «تکثر و پراکندگی در خود فهمی‌ها و هویت‌ها» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۸۱۲) و خودارز شمنندی و احترام به خود و دیگری و استقلال و آزادی و عدم سلطه‌پذیری و همپارچگی و رشد و توسعه هر چه بیشتر و در یک کلام در جهت تحقق حاکمیت خود و دموکراسی پیش خواهد برد. لذا فعال شدن نیازهای مذکور فرصت فوق‌العده‌ای را در اختیار حاکمیت قرار می‌دهد تا همه طرح‌های خود را در جهت حفظ و تعمیق سلطه و قدرت خود پیاده کند. و در این راستا هویت و خودآگاهی مورد نظر حاکمیت به عنوان هویت و خودآگاهی ناب و غالب ترویج و گسترش پیدا کرده و تسطیح و یکسانی و یکپارچگی اجتماعی تشویق و هر گونه تکثر و تمایزی مایه تقبیح خواهد بود. شأن و منزلت و احترام نیز مختص حاکمیت بوده و برای جامعه شأنی بجز تبعیت و همراهی باقی نخواهد ماند. لذا در این شرایط عمده تلاش حاکمیت در حل «معمای بازتولید علیت‌های ساختی» (یا حفظ و بازتولید بهتر ساختار مطلوب آن پارادایم قدرت در حوزه انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت) (ستاری، ۱۴۰۰، ۱۲) خواهد بود.

لذا با توجه به آنچه در قسمت توصیف داده‌ها مبنی بر عدم تأمین نیازهای فیزیولوژیک، امنیتی و تعلقی (هویتی) جامعه ایران (۶۸-۷۶) گذشت، می‌توان عدم فعال شدن و عدم تحقق نیازهای عزت نفس و منش دموکراتیک را استنباط کرد. از همین روی با توجه به تأثیر عزت نفس بر روی آزادی سیاسی و همینطور تأثیر منش دموکراتیک بر روی مشارکت سیاسی، می‌توان از عدم تحقق آنها به عنوان موانع روانشناختی توسعه سیاسی در ایران یاد کرد.

همان طور که مطرح شد در ادبیات تحقیق مقطع تاریخی مورد نظر پژوهش، ایران (۶۸-۷۶)، مؤلفه هایی چون اولویت توسعه اقتصادی دولت در مقایسه با توسعه سیاسی، حاکم بودن فرهنگ سیاسی تابعیتی و منازعه گرا بر زندگی سیاسی نخبگان، توسعه نامتوازن، دموکراسی صوری یا نمایشی، دولت اقتدارگرای بروکراتیک، دولت اقتدار گرای ایدئولوژیک، انحصار قدرت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... از جمله موانع توسعه سیاسی ذکر شده اند. از منظر این پژوهش، در این دوره تاریخی، عدم تأمین نیازهای سطوح پایین هرم نیازهای انسان (نیازهای فیزیولوژیکی - امنیتی - تعلق) مانع از فعال شدن و تحقق نیازهای سطوح بالای هرم نیازهای انسان از جمله عزت نفس و منش دموکراتیک شده اند. لذا با توجه به ارتباط عزت نفس با آزادی سیاسی و همچنین ارتباط منش دموکراتیک با مشارکت سیاسی، می توان از این گزاره ها موانع روانشناختی توسعه سیاسی ایران (۶۸-۷۶) را استنباط کرد. جامعه ای که در اثر فقر و مسائل معیشتی و همچنین عدم تأمین امنیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و مسائل تعلق (هویتی)، در سطوح پایین هرم نیازهای انسانی درگیر است برای او بحث از تحقق عزت نفسی که در صدد خود شکوفایی و تحقق خویش شدن و حاکم بودن بر سرنوشت خود باشد، موضوعیت جدی پیدا نمی کند. چونکه این عزت نفس سالم است که بر پایه خود ارزشمندی، خودتوانمندی، استقلال، آزادی، عدم سلطه پذیری، آگاهی، خود ابرازی و مسئولیت پذیری با آزادی و آزادی سیاسی پیوندی وثیق برقرار کرده و شخص و جامعه را در مسیر توسعه و پیشرفت قرار می دهد، چرا که به تعبیر آمارتیاکومار سن توسعه عصاره امکان های آزادی است. و این آزادی هم به سان توسعه است و هم ابزاری برای توسعه. تحقق منش دموکراتیک نیز که با عزت نفس در ارتباط بوده و در سطح خود شکوفایی هرم نیازهای انسان ظهور و بروز پیدا می کند در جامعه ای که از عدم تأمین نیازهای فیزیولوژیکی، امنیتی، تعلق و عزت نفس در رنج است موضوعیت جدی پیدا نمی کند. لذا مشارکت سیاسی (دموکراتیک) نیز در این شرایط به دور از انتظار و دسترس خواهد بود. در ادوار مختلف و از جمله در این دوره تاریخی در اثر یکسان سازی و تسطیح اجتماعی، هویت فردی و اجتماعی و فردیت و عزت نفس نادیده انگاشته شد. که تحت این شرایط و جریان انقباضی حاکم، حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی در محاق برده شد؛ گو اینکه سازندگی برای ر شد و شکوفایی به ظرفیت اجتماعی و خلاقیت و انگیزه و مشارکت و همپارچگی نیازی نداشت. در پایان یادآور می شود که چنانچه جامعه از نظر رفاه، امنیت و مسائل تعلق و هویتی تأمین شده و در شرایط مناسبی قرار گیرد آنگاه با ظهور و بروز و غلبه نیازها و ارزش های عالی از جمله عزت نفس و منش دموکراتیک، جامعه در مسیر آزادی و توسعه سیاسی قرار خواهد گرفت. جهت بالا بردن عزت نفس و منش دموکراتیک در جامعه، علاوه بر موارد فوق، تربیت صحیح و اصولی با محوریت تحقق عزت نفس و منش دموکراتیک در محیط خانواده، مدرسه و دانشگاه ضروری بوده و در این راستا تحقق عزت نفس و منش دموکراتیک در جامعه باید به عنوان یک ارزش نهادینه شود.

- ایزدی، علی محمد، (۱۳۹۸)، چرا عقب مانده ایم، تهران: نشر قلم
- ازقندی، سعید، (۱۳۹۴)، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر قومس
- اسلامی نسب، علی، (۱۳۷۳)، روانشناسی سازگاری، تهران: انتشارات بنیاد
- اینگلهارت، رونالد، (۱۴۰۰)، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه ی مریم وتر، تهران: انتشارات کویر
- ارونسون، الیوت، (۱۳۸۷)، روانشناسی اجتماعی، ترجمه ی حسین شکرکن، تهران: انتشارات رشد
- بوربوری، خشایار، (۱۳۹۹)، تحول مفهوم آزادی در اندیشه سیاسی جان لاک-ژال-ژاک رسر، تهران: هشتمین همایش ملی و پژوهش های مدیریت و علوم انسانی در ایران
- بشریه، حسین، (۱۳۸۶)، عقل در سیاست، تهران: نشرنگاه معاصر
- بشریه، حسین، (۱۳۹۰)، دیباچه بر جامعه شناسی ایران (دوره جمهوری اسلامی)، تهران: نشر نگاه معاصر
- بشریه، حسین، (۱۳۹۵)، درس های دموکراسی برای همه، تهران: نشر نگاه معاصر
- بیابان گرد، اسماعیل، (۱۳۷۲)، روش های افزایش عزت نفس در کودکان و نوجوانان، تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان
- بوراندن، ناتانیل، (۱۴۰۰)، روانشناسی عزت نفس، ترجمه ی مهدی قراچه داغی، تهران: نشر نخستین
- بدار، لوک و دیگران، (۱۳۹۹)، روانشناسی اجتماعی، ترجمه ی حمزه گنجی، تهران: نشر ساوالان
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۴۰۰)، ترمینولوژی حقوق، تهران: انتشارات گنج دانش
- جاست، جان تی / سیداینوس، جیم، (۱۳۹۱)، روانشناسی سیاسی، ترجمه ی محمد رضا جلالی و محمد سعدی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
- دلفروز، محمد تقی (۱۳۹۳)، دولت و توسعه اقتصادی اقتصاد سیاسی، تهران: انتشارات آگاه
- دبیری مهر، امید، (۱۳۹۵)، گونه شناسی مطالعات توسعه سیاسی از نظریه های جامعه محور تا نظریه های دولت گرا، تهران: نشر فصلنامه راهبرد
- رفیع پور، فرامرز، (۱۳۹۶)، توسعه و تضاد، تهران: شرکت سهامی انتشار

سریع القلم ، محمود ، (۱۳۹۰) ، عقلانیت و توسعه یافتگی ایران ، تهران : نشر فروزان روز

سریع القلم ، محمود ، (۱۳۹۸) ، فرهنگ سیاسی ایران ، تهران : نشر فروزان روز

سیف زاده ، حسین ، (۱۳۹۰) ، مبانی دانش علم سیاست در نظم نوین ، تهران ، نشر میزان

ستاری ، سجاد ، (۱۳۹۹) ، گفتارهای نو در جامعه شناسی سیاسی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران

سن ، آمارتیا کومار ، (۱۳۹۹) ، توسعه یعنی آزادی ، ترجمه ی محمد سعید نوری ، تهران : نشر نی

شولتز ، دوان پی / شولتز ، سیدنی الن ، (۱۳۹۵) ، نظریه شخصیت ، ترجمه ی سید یحیی محمدی ، تهران : نشر ویرایش

عبداللهی ، محمد / راد ، فیروز ، (۱۳۹۵) ، بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران (۱۳۸۲-۱۳۰۴) ، تهران : نشر مجله جامعه شناس

عبدالملکی ، سعید ، (۱۳۹۰) ، روان شناسی سیاسی ، تهران : نشر دانشگاه پیام نور

عالم ، عبدالرحمن ، (۱۳۹۰) ، بنیادهای علم سیاست ، تهران : نشر نی

فراستخواه ، مقصود ، (۱۴۰۰) ، ما ایرانیان (زمینه کاوی تاریخی و اجتماعی خلیقات ایرانی) ، تهران : نشر نی

فتحی آشتیانی ، علی ، (۱۳۹۱) ، مقدمه ای بر روانشناسی سیاسی ، تهران : انتشارات بعثت

قاضی مرادی ، حسن ، (۱۳۹۷) ، گذارها به دموکراسی ، تهران : نشر اختران

کریمی ، یوسف ، (۱۳۹۰) ، روانشناسی شخصیت ، تهران : دانشگاه پیام نور

لک زایی ، شریف ، (۱۳۹۵) نظریه آزادی سیاسی در اندیشه امام خمینی ، تهران

موثقی ، احمد ، (۱۳۸۸) ، نوسازی و اصلاحات در ایران ، تهران : نشر قومس

مصطفی نژاد ، عباس ، (۱۴۰۰) ، آسیب شناسی توسعه اقتصادی ایران ، تهران : نشر اختر

میل ، جان استوارت ، (۱۳۹۵) ، ر ساله درباره آزادی ، ترجمه ی جواد شیخ الاسلامی ، تهران : انته اشارات علمی و فرهنگی

نراقی ، حسن ، (۱۳۹۹) ، چرا درمانده ایم؟ ، تهران : نشر اختران

هاشمی، سید محمد، (۱۳۷۴)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی

هئیت مولفان، (۱۳۹۷)، روانشناسی عمومی، تهران: نشر دانشگاه پیام نور